



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک‌تر از سیاهی چشم به سفیدی‌اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

پروسی کیفیت تنظیم استفتائات

حجة الاسلام والمسلمین حسین الہاشمی

بہار ۱۳۷۴

دفتر فرهنگستان علوم اسلامی - قم

بسمه تعالی

مجموعه حاضر حاصل چهار بحث از
حضرت حجة الاسلام والمسلمین حسینی
الهاشمی با بعضی از فضلاء پیرامون کیفیت
تنظیم استفتائات می باشد.

در این جلسات مختصراً پیرامون مسائل:
ضرورت نگرش «مجموعه ای» به موضوعات
ضرورت تحقیقات در «فقه حکومتی»
کیفیت تنظیم و «طبقه بندی» موضوعات
مطالبی ارائه شده است. امید که این مباحث
مورد توجه و استفاده محققان حوزوی قرار
بگیرد.

گروه تحقیقات مبنائی
دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

نام: بررسی کیفیت تنظیم استفتائات
استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی
ویراستار: مصطفی جمالی
عنوان گذار: مصطفی جمالی

پروسی کیفیت تنظیم استفتائات

جلسه ۱

تاریخ: ۷۴/۱/۱۷

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

کیفیت تنظیم نظام سؤالات (استفتاء) از مراجع

فهرست

۱- ضرورت تنظیم نظام سؤالات پیرامون مسئله ولایت و حکومت

۱/۱- کیفیت سرپرستی تمامی شئون انسان و جامعه توسط کفار

۱/۲- ضرورت ولایت و سرپرستی در بخشی از امور جامعه

۱/۳- تولی به ولایت کفار در صورت رها شدن هر سطحی از ولایت

۲- خصوصیات لازم در طرح سؤال از آقایان

۲/۱- تبدیل مباحث کلامی و فلسفی (پیرامون مسئله ولایت) به سؤالات فقهی

۲/۲- گنجانده نشدن سؤالات تحت عناوین موجود فقهی

۳- هدف از طرح این مباحث

۳/۱- هدف اول: نشان دادن خلاءهای فقه موجود

۳/۲- هدف دوم: نشان دادن عدم قدرت سرپرستی و ولایت، فقه موجود

۳/۳- هدف سوم: ایجاد احساس نیاز به علم اصول جدید

۴- عدم نگرش مجموعه‌ای به موضوعات ریشه نارسائیهای فقه موجود

نام جزوه :	بررسی کیفیت تنظیم استفتانات	کد بایگانی کامپیوتری :	۰۱۰۴۸۰۰۱
استاد :	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه :	۷۴/۱/۱۷
عنوان گذار :	برادر جمالی	تاریخ بایگانی :	۷۴/۰۷/۲۴
ویراستار :	برادر جمالی	تیراژ :	۱۵ نسخه
حروفچینی و تکثیر :	بهینه سازان نشر. پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶	نوبت تکثیر :	اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلسه ۱

تاریخ: ۷۴/۱/۱۷

کیفیت تنظیم نظام سؤالات (استفتاء) از مراجع

۱- ضرورت تنظیم نظام سؤالات پیرامون مسئله ولایت

و حکومت

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: در باره مسائل مورد سؤال در درجه اول باید موضوع آن انتخاب شده سپس بررسی شود که کدام مسأله راجع به چه موضوعی سؤال شود. به نظر می آید به هر میزان موضوع ریشه ای و مبثائی تر باشد و ابعاد آن را نیز بتوانیم بیشتر مشخص نمائیم بهتر است. مثلاً در مورد مسأله خود حکومت و ولایت صرف نظر از اینکه حکومت با فقیه یا عادل یا کافر و یا فاسق باشد بایستی سؤال شود که موضوعاً مسائل و احکام فقهی حکومت چیست؟ حکومت موضوعاً چه موضوعی است؟ یک تعریف از حکومت اولویت در تصرف و حاکمیت در تصرف می باشد. حال موضوع حاکمیت در تصرف، تصرف در نظم و تنظیم و نظام است یا در دماء و اعراض و اموال است؟ آن هم در چه چیز و در چه محدوده ای است؟ این اولین سؤالی است که باید آنرا محور سؤالات قرار داد، و بایستی چگونگی آنرا معلوم نمائیم. به عبارت دیگر اگر قائل به «الاصل عدم الولاية» شدیم آیا در عینیت هم امکان «عدم ولایت» است؟ یا اینکه

اصل، عدم ولایت ولایت الهی و پذیرفتن ولایت ولایت غیر الهی می شود؟ یعنی آیا می توانیم بگوئیم اصالة عدم الولاية، مانند اصالة الاباحة، محدوده بسیار زیادی از کارها را که مباح است را می پوشاند چرا که اصل عدم تکلیف است، مگر اینکه نصی آمده باشد و تکلیفی را برای ما محرز کرده باشد؟ بنا به فرمایش آقایان (خوف عقاب بلا بیان) تا زمانی که خطابی نیامده باشد، حتی بر مکلف نخواهد بود و مکلف آزاد است. بدین ترتیب است که مایل به اصالة الحل، اصالة الاباحة و امثال آن می شوند. حال آیا اصالة عدم الولاية از این دسته اصالتها می باشد؟ یا اینکه اصلاً نمی تواند از این دسته باشد و باید سؤالاتی حول مسأله حکومت تنظیم گردد؟ مثلاً سؤال شود که در زمان ما موضوع حکومت چیست؟ آیا این موضوع در سابق قابلیت طرح را داشت؟ آیا می شود گفت که مسلمین در این موضوع با این خصوصیات که فعلاً دارد، ولایت نداشته باشند اما کفار ولایت داشته باشند؟

۱/۱- کیفیت سرپرستی تمامی شئون انسان و جامعه

توسط کفار

کفار در باره ساعات فراغت مردم فکر کرده و این

ساعات را به انواع مختلف اشغال می‌کنند. نمونه‌هایی از این اشغال کردنها را ذکر می‌نمایم. یک نوع این است که مصنوعات درست می‌کنند تا وضعیت روانی فرد را به طرف خودشان سوق دهند. مثلاً هنرهای زیبا را برای «زن»، تعریف می‌کنند و به او می‌گویند، بنشین گل بساز! گلدوزی و نقاشی داشته باش! برای اوقات فراغت او اشتغال ایجاد می‌نمایند. به او می‌گویند: این نحوه شیرینی‌ها را درست کن! غذای چنین و چنان تهیه کن! برای او فکر کرده و مجله‌ای تهیه می‌کنند تا برای او تخیلهای جدیدی بوجود آورند تا اینکه اموری را بزرگ و یا تحقیر نمایند. در زمانی که حال مطالعه نداشته باشد به او می‌گویند: اگر می‌خواهی تفریح کنی می‌توانی از سینما و زمین ورزش و تور مسافرتی استفاده نمایی! برای ساعات تفریح، اشتغال و تولید و تحصیل مردم نیز فکر برنامه‌ریزی دارند. همه این امور را سرپرستی می‌کنند. در مورد هیچکدام از اینها نیست که بگوئید: روانشناسی، جامعه‌شناسی و کلاً کارشناسهای آنها نسبت به آن امور، فکر نمی‌کنند. هیچکدام از اینها هم نیست که بگوئید کارشناسهایی که فکر می‌کنند مربوط به دستگاههایی نیستند؛ آنها حتماً مستخدم دستگاههایی می‌باشند که هدایت این امور را بدست دارند. از این بالاتر اینکه اصولاً سیاست‌گذاری دولتها برای آن است که انسانها را به شکل و قالب خاصی بسازند. حتی از این بالاتر اساساً «بستر پرورش»، «نحوه تنظیم و نظام دادن» است. «قوانین» فقط قوانینی که متکفل آزادی و ممنوعیت باشد نیست بلکه قوانینی است که مشخص می‌کند من خیابان را کجا بکشم. چند موج رادیویی داشته باشم و غیرذالک. کلاً «نظامی» که

توسط «قوانین» ایجاد میشود کلیه «ارتباطات» را در برمی‌گیرد! خیابان یک نمونه از ارتباطات عینی است. از جاده‌ها تا جاده‌های ارتباطی که خطوط تلفن باشد تا بزرگراههای اطلاعاتی تمامی اینها را برای یک مقصدی ایجاد می‌نمایند. در نظام اداری، نسبت به تناسباتی که بین امور و فعالیتها برقرار می‌کنند تماماً مدعی رهبری تکامل و کمال جامعه در دست خودشان است. اینها برای پیدایش اخلاق اجتماعی برنامه‌ریزی می‌کنند.

۱/۲- ضرورت ولایت و سرپرستی در بخشی از امور

جامعه

با توجه این مطالب، متأسفانه حالا ما می‌گوئیم: موضوع «حکومت» در اسلام به «امور حسبه» یا به «تنظیمات اجرایی» در «اجرای احکام» محدود می‌شود. البته عیبی ندارد که بگوئیم حکومت برای اجرای احکام یعنی قوانین فردی حلال و حرامی که از ناحیه شرع بیان شده، می‌باشد. ولی بهر حال دسته‌ای از امور را نیز داریم که شما در آنها، قوانین فردی را مشاهده نمی‌کنید. به عنوان مثال نسخه دادن و دستورالعملی را که عرفاً در باره پرورش فرد دارند را ملاحظه کنید. مثلاً جناب‌عالی وقتی خدمت آنها به عنوان مشاوری که یک راهی را رفته است، وارد می‌شوید هر کدام بگونه‌ای راهنمایی می‌کنند. اینها چند دسته هستند یک دسته می‌گویند: اصلاً اگر اجازه ندهیم رشد حاصل نمی‌شود و بر این عقیده هم محکم هستند. همانگونه که در دستگاههای حکام ظاهریه خلیفه و رئیس شهربانی نصب می‌شود و او حق دارد به یک نفر اجازه دهد که تو مثلاً در این کلاتری باش یا در آن کلاتری باش و او حق دارد بگوید تو پلیس این خیابان یا آن خیابان باش و

او حق دارد یک کارهایی را انجام دهد آنها نیز می‌گویند این حقی است که به او تفویض می‌شود. منصب خلافت منصبی است که به وجود مبارک حضرت بقیة الله صلوات الله و سلامه علیه تفویض می‌شود و ایشان، عالم را از طرف حضرت حق که ربوبیت مطلقه و الهیه را دارد اداره می‌فرماید. این ربوبیت تا پدر و مادر می‌رسد، به او هم ولایت بر فرزند تا یک سن خاص تفویض شده است. می‌گویند همانگونه که در نظام خلقت، عمله ملک داریم، عمله انسان نیز وجود دارد. عمله انسان نیز سرپرستی شده و رشد هم حاصل می‌شود. اینها دسته‌ای هستند می‌گویند بدون «اجازه»، انجام عمل اصلاً کارائی ندارد. از این جهت خداوند متعال به فردی که می‌خواهد نسخه دهد، ادراکی، عطا می‌کند مثل ادراکی که شما می‌گوئید برای فقیه محرز می‌شود. او هم سؤالی می‌کند و دقت می‌کند تا اینکه برای او محرز می‌شود که باید این دستور را بدهد. این یک طائفه را شما در نظر داشته باشید. ممکن است فقیه بگوید که ما این را قبول نداریم؛ زیرا به «تفاهم اجتماعی» نرسیده است، ولی نمی‌تواند بگوید که من این بیمار روانی را نزد دکتر روانشناسی نمی‌فرستم. دکتر روانشناس نسخه ندهد! البته بین این دو نظر فرق است. «روانشناس» تشخیص دهنده بیماری و بکار گیرنده یک «معادله» است، نه اینکه نفس تفویض او علت پیدایش یک اثری است، ولی قول اول می‌گوید: نفس تفویض علت پیدایش اثر است. قول سومی هم در اینجا داریم که می‌گوید: مشاور لازم است و اصولاً رفیق خوب و راه رفته و مشاور در هر صنعتی اثر خوبی دارد تا اینکه شما در این صنعت و راه از رذائل نفس خلاصی یابید و به کمالات نفس برسید. نهایت این است

که یک صنعتی نورانی را انتخاب کنید. «تهدیب»، بوسیله مشاوره با اهل فن آن، تمام می‌شود. حالا من به این که این نظر باطل است یا حق، کاری ندارم. اصل بحث این است که در معنای کمال برای جامعه، می‌گویند: همانگونه که به صنعتگر و کارشناس احتیاج داریم یک تصمیم گیرنده‌ای نیز لازم است که سرپرستی و ولایت داشته باشد. بعد بگوئیم که این شرعی نیست، بر فرض بگوئید: نسخه دادن یک عارف، شرعی نیست و یک بدعت است اما همین آدم، نسخه دادن یک روانشناس فاسق را بدعت نمی‌داند. ممکن است روانشناس بگوید علت آن، این است که من کارم را به تفاهم عرفی رسانده‌ام و به تشخیص فردی نمی‌باشد، یعنی قاعده‌مند شده است و الان هم اگر کسی به این قاعده مضطر شده باید به این قاعده رجوع کند، ولیکن ما در این مطلب، تأمل داریم چرا که می‌گوئیم اگر قواعد او بر علیه اسلام باشد تفاهم اجتماعی رساندن آن منشأ جواز حلیت نمی‌شود مگر در حالت اضطرار، این مطلب سرجای خودش محفوظ است، اما این طرف می‌گوید: اگر شما ولایت را قبول نکنید و تعریف موضوع ولایت را از نظر شرعی محدود کنید، وجوب عینی آنرا نمی‌توانید محدود بفرمائید.

۱/۳- تولی به ولایت کفار در صورت رها شدن هر سطحی

از ولایت

بنابراین طرح سؤال فقهی سرجای خودش است. شما اگر بگوئید شرع در باره ولایت تا این دایره و محدوده نظر دارد (که ولایت فقیه است) می‌گویم: ولایت مرحله بالاتر از آن چگونه است؟ اگر بگوئید در آن باره حکم ندارید معنایش در ماورای آن، جواز تولی به ولایت کفار است. که

این جواز لازم نیست جوازی باشد که شما بگوئید ما آنرا اجازه میدهیم بلکه به صرف اینکه شما «توقف» داشته باشید، آن واقع می‌شود. توقف در عمل و خارج از اکوان شدن محال میباشد. پس این ولایت جاری می‌شود. حال شما اگر بگوئید مسأله ارز و تنظیم آن به عهده نظام اسلامی نیست، شما پول را طلا و نقره کنید هر چه می‌خواهد بشود. ما عرض می‌کنیم اگر تنظیم آنرا به عهده نداشته باشید کفار، ولایت پولی بر شما پیدا می‌کنند.

حجة الاسلام طوسی: حالا در همین زمینه هم ممکن است یک دسته باشند که همان ولایت کفار را بپذیرند. الان در میان همین آقایان بعد از انقلاب، دسته‌ای هستند که اینرا می‌گویند: البته شاید تطبیق به آن اصل مارکسیست نکنیم که تخریب کن تا آباد شود؛ یعنی شاید فکرشان به آنجا منتهی نشود که بگذار فاسد شود تا درست شود ولی نوعاً این را می‌گویند، حتی به حکومت معاویه هم تنظیر می‌کنند و می‌گویند، لازم بود با امام حسن «علیه السلام» صلح شود تا زمینه آماده شود تا این فساد، برای شهادت امام حسین «علیه السلام» آماده شود تا اینها از بین بروند والا اینها آنقدر حیل باز بودند که شاید به این زودی از بین نمی‌رفتند. یعنی اگر صلح امام حسن «علیه السلام» نبود و ولایت آنها به کار نمی‌آمد و فساد شروع نمی‌شد و منجر به شهادت امام حسین نمی‌شد در نتیجه رسوایی اینها آشکار نمی‌شد و از بین نمی‌رفتند. و این یک اسلام فاسدی بود که تا حال باقی می‌ماند. البته ممکن است این طرز تفکر را به انجمن حجتیه نسبت دهند و من هم این را نمی‌پذیرم، اما در گوشه و کنار این طرز تفکر می‌باشد. حتی شاید در حوزه نیز این فکر باشد که چه اشکالی دارد، زیرا اگر غیر

این بود خود ائمه قیام می‌کردند و علماء هم تا به حال دنبال آنها می‌رفتند. ولی چون اینگونه نبوده است پس مسأله ولایت فقیه مسأله جدیدی است که بوجود آمده است. بنابراین این مسائل گوشه و کنار به چشم می‌خورد و شاید همین الان هم بعضی آقایان که در وادی انقلاب نیامده‌اند همین نظر را داشته باشد. البته من به آنها نسبت نمی‌دهم ولی بعید نیست که این زمینه فکری باشد که حضور حضرت با زیاد شدن فساد میسر میشود. خدا رحمت کند آقای انصاری واعظ قمی را ایشان بالای منبر به عنوان انتقاد می‌گفتند که دیده‌اند عده‌ای را که طلاق می‌دهند و بلافاصله عقد می‌کنند وقتی به آنها گفتند که عده و شرایط باید رعایت شود. می‌گفتند: ما می‌خواهیم حرام زاده زیاد شود و در نتیجه ظلم هم زیاد شود تا حضرت زودتر ظهور کنند! حالا منظور این است که در گوشه کنار این حرفها مطرح است که استدلال ما به اینجا رسیده است که اگر این مطلب را نپذیریم، منجر به ولایت کفار می‌شود.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بهترین مثال هم برای این نظریه آمدن نبی اکرم (ص) برای طواف بیت با قبول مسئولیت امنیت حرم بدست یک قبیله کافر می‌باشد که این مثال از مثال معاویه اقرب است زیرا معاویه از نظر ظاهر مدعی اسلام بود. حال بر فرض که کسی چنین مطلبی را ادعا کند ولی به نظر ما فرق است میان اینکه شخصی از روی بصیرت و آگاهی بگوید برای یک مدت محدود در یک موضوع محدود با ملاحظه برتری موضع می‌شود این ولایت را امضاء کرد (هر چند می‌دانیم که این امضاء دست آنها را بالای دست ما می‌گذارد) با نظریه دیگری که می‌گوید این موضوع، حکم ندارد و خروج موضوعی از

تکلیف دارد. معنای خروج موضوعی از تکلیف این نیست که این موضوع برای زمان قبل از ظهور یا بعد از ظهور است، و لذا اگر خروج موضوعی از تکلیف پیدا کرد، در قیامت نمی شود بر آن معاقبه کرد و همچنین لازم هم نیست در زمان ظهور، مسأله تغییر کند. بنابراین اگر گفتید یک موضوعی خروج موضوعی از موضوع تکلیف دارد و در دایره کار انبیاء نمی آید دیگر معنا ندارد که در زمان غیبت وجود مبارک حضرت بقیه الله صلوات الله و سلامه علیه بگوئید: آن موضوع داخل در وظیفه خلیفه امام معصوم (ع) می باشد. بلکه یک وقت است که می گوئید: داخل موضوع ولایت است و ولایت انبیاء خاصه حضرت خاتم المرسلین شامل این موضوع می شود که به نظر ما این قول هم صحیح می باشد یعنی «ولایت» معصوم هم ولایت تکوینی و هم تاریخی و هم اجتماعی می باشد و تمام شئون تکامل را می پوشاند و ذره ای از آن را باقی نمی گذارد. به عبارت دیگر رشد، به طرف کمال رفتن در همه هویتش و در اطلاق کلمه اش جزء به طرف خدا رفتن نیست و این هم جزء تحت سرپرستی نبی اکرم (ص) و اهل بیت طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین قابلیت تحقق ندارد و اینان تکویناً مجرای فیض و تاریخاً هادی سبیل هستند و در هر مرحله ای از رشد ولی رشد هستند.^۱

بنابراین اگر موضوع را اینگونه مشاهده کنید دیگر نمی شود برای اثبات آن به ادراکاتی که در فقه است، تکیه کرد و لذا سؤال مهم این است که آیا ولایت خروج موضوعی از تکلیف دارد یا نه؟ آیا اگر گفتیم که خروج موضوعی دارد معنایش این است که توسعه در قدرت پیدا شود و در این قدرت هم عدل و ظلم فرض داشته باشد و

تکلیف هم نداشته باشد که در این صورت بتواند به طرف غیر خدا باشد؟ بنابراین این موضوع موضوعی است که باید روی آن دقت شود.

۲- خصوصیات لازم در طرح سؤال از آقایان

۲/۱- تبدیل مباحث کلامی و فلسفی (پیرامون مسئله

ولایت) به سؤالات فقهی

حجة الاسلام میرباقری: یک شکل بحث این است که ما این موضوع را تنها در فلسفه سیاسی اسلام و در مبانی فلسفی سیاسی طرح کنیم. اما یک شکل دیگر این است که ما این بحث را که به صورت کلامی یا به صورت مبانی فلسفه سیاسی طرح می کنیم دقت کنیم که چگونه می توانیم آن را سؤال فقهی تبدیل کنیم تا این سؤال فقهی در فقه موجود نگنجد؟ به عبارت دیگر همانطور که فرمودید حکومت در فقه موجود از باب امور حسبه است؛ یعنی یک سری افعالی که در فقه ما به روش اصولی موجود تعریف شده است، و در منابع ما عنوانی دارند مانند جمع اخماس و زکوات، اجرای حدود و امثال اینها مطرح است و این افعال هم جزء واجبات عینی هم نیستند بلکه جزء واجبات کفایی هستند. سپس بحث می شود که من له التصدی آیا جمیع عدول مؤمنین هستند یا فسقه هم هستند؟ آیا فقاها و عدالت در مؤمنین شرط است؟ که در آخر می گویند قدر متیقن این است که ولی فقیه عادل متصدی اینها باشد. بنابراین این یک بحث در حکومت است که ما افعال حکومت را اینگونه طرح کنیم که اگر بنا باشد سؤال ما از این مقوله باشد که تحت عناوین مطروحه در فقه بگنجد، همین فقه میتواند پاسخ دهد. بنابراین ما

۱- البته این مطلب با این بیان از شکل فقهی به شکل کلامی سیر می کند.

باید سؤال را از سطح کلام و فلسفه سیاسی اسلام به سؤال فقهی تبدیل کنیم. همچنین سؤال هم از یک عنوانی باشد که نه تحت عناوین موجود در فقه و نه تحت اصول عملیه رود، یعنی سؤال، سؤالی نباشد که به راحتی بتوانند آنرا تحت عنوان برائت و اصول عملیه ببرند و آن را جواب دهند. به عبارت دیگر ما باید از قبل روشن کنیم که اگر بخواهیم این را از طریق اصول عملیه جواب دهیم، مخدوش می شود و یک جای کار اشکال پیدا می کند.

۲/۲- گنجانده شدن سؤالات تحت عناوین موجود فقهی

این یک خصوصیت در سؤال و خصوصیت دیگر آن هم این است که باید این سؤال بگونه ای باشد که تحت عناوین فقهی موجود نرود زیرا اگر احکام حکومت را از باب امور حسبیه بگیریم جواب را پیدا می کنیم و یا از باب عنوان اختلال نظام بگیریم که در فقه خیلی به آن تمسک می کنند باز هم جواب را پیدا می کنیم. بهر حال ما باید یک عنوانی غیر از این عناوین طرح کنیم که نه عنوان اختلال نظام باشد و نه امور حسبیه ای که در فقه ما مطرح شده است مثلاً سؤال کنیم آیا ایجاد تنظیمات اداری جایز است یا خیر؟ حال آقایان می خواهند اسم آنرا ولایت بگذارند یا نگذارند. بلکه ممکن است آقایان اصلاً در این ولایت و سرپرستی توسعه تکامل را مشاهده نکنند و لذا آقایان آنرا که اجازه نمی دهند این است که مثلاً مال کسی را مستقیم بگیریم، اما چاپ کردن اسکناس را اجازه می دهند و می گویند دولت حق دارد اسکناس چاپ کند.

برادر نجابت: در بحثی که با یکی از آقایان داشتم اینگونه سؤال کردم که آیا خود اسکناس مالیت دارد یا خیر؟ ایشان در جواب می گفتند: بلکه مالیت دارد و لذا می شود با آن

معامله کرد مثلاً می توانید صد تومان بدهی و صد و یک تومان بگیرید و همه فقها اینرا اجازه داده اند زیرا می فرمایند: پول مالیت دارد و اگر مالیت نداشته باشد اختلال نظام می شود و مالکیت بهم می خورد. بهر حال منظور این است که اگر سؤالات را در دستگاه موجود فقهی طرح کنیم، اینگونه نیست که آقایان از این سؤال به ضرورت اصول جدید برسند بلکه به نحوی جمع بندی و پاسخ می دهند و خودشان را متقاعد می کنند.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: مسأله این است که این لوازمی را که می فرمائید زوجیت و مالیت و غیر آن بهم می خورد و خلط می شود لذا این لوازم باید مورد دقت قرار گیرد. یعنی آیا به صرف اینکه یک امری دارای لوازم متعدد باشد و لوازم آن موجب اختلال نظام شود، می توان قائل به جواز شد؟ آیا این لوازم و جواز باید نصی داشته باشد یا یک اجتهادی در اینجا شود و یا اینکه کنه آن این است که مثلاً عقلاً این لوازم و جواز را امضاء کرده اند؟

(س): خیر! عرض من این است که تکلیف اینکه این مالیت دارد یا ندارد چیست؟

(ج): اینکه چرا مالیت دارد؟ باید سؤال شود؛ یعنی به عبارت دیگر اگر مثلاً یک عرفی هم جنس بازی را درست دانستند و این را منشای تنظیم اموری قرار دادند که در صورت نبودن آن اختلال نظام پیدا شود، آیا شما می توانید بگوئید که اگر بخواهیم هم جنس بازی را نپذیریم، کلیه مناصب آمریکا بهم می خورد پس چون آمریکا بهم می خورد لذا باید این موضوع را باید بپذیریم؟ یا اینکه این حرف باید تحلیل شود که آیا بهم خوردن یک جمعی منشای حلیت می شود؟

حجة الاسلام ميرباقری: عرض من این است که هر چه که ما بخواهیم بحث کنیم، چه سؤالات، راجع به اصل حکومت باشد و چه راجع به موضوعات حکومتی باشد نمی توان این سؤالات و موضوعات را در فقه موجود بررسی کرد زیرا در فقه موجود یا مسائل را تحت اصول عملیه می برند و یا اینکه موضوع را تجزیه می کنند و نهایتاً احکام اجزاء را بیان می کنند. لذا مشکل اصلی اینجا است که چگونه باید ما این سؤالات را در فقه موجود ببریم؟ به عبارت دیگر این موضوع را ما به چه زبانی باید طرح کنیم؟ اگر به زبان کلامی طرح کنیم که جای آن در فقه نیست و فقیه خودش را متصدی پاسخ دادن به آن نمی داد و اگر...

(ج): آیا حد فقه در خود فقه تعریف می شود یا در کلام تعریف می شود؟

(س): خود این بحث هم بحث کلامی می باشد و نه بحث فقهی و لذا آقایان خودشان را متصدی پاسخگوئی به این سؤالات نمی دانند یا بفرمائید این بحث، بحث فلسفه فقه یا فلسفه دین است که باز هم بحث فقهی نیست.

(ج): اگر عدل و ظلمی باشد که شما آنرا جزء مسائل فقهی ندانید، ما با این عدل و ظلم چکار کنیم؟

(س): این باز بحث مفصل کلامی و یا مربوط به «فلسفه دین» و فلسفه فقه است. لذا ما در هیئت استفتاء باید همانگونه که کارشناسها موضوعات خودشان را به زبانی طرح می کنند که تحت عناوین ممنوعه فقهی نرود بلکه در دایره مباحات برود تا حکم جواز را بگیرند ما همین باید اینگونه طرح سؤال کنیم. کارشناسها اجازه ولایت اداری را بسادگی از فقهاء می گیرند. مثلاً سؤال می کنند آیا دولت

حق دارد که اداره بزند و بعد رئیس نصب کند و رئیس هم یک ساختار موضوع و نظام اداری درست کند؟ آقایان می گویند: مشکلی ندارد. لذا ما تا حال ندیده ایم فقهی به نظام اداری اشکال کند و بگوید مثلاً رئیس چه حقی دارد برای خود معاون نصب کند زیرا این مطالب را داخل در دایره مباحات می دانند. بنابراین بهتر است ما از ابتدا پیرامون ولایت و اینکه کفار تصدی امور را در دست دارند مطالبی بیان نکنیم، بلکه سؤال را جای دیگر ببریم و از لوازم بعیده کلام خود آقایان و اجازه هایی که می دهند نادرستی این تز «لیس لاحد الولاية» را برای آقایان روشن کنیم.

به عبارت دیگر ابتدا از مسائل مربوط به حکومت سؤال کنیم و لازم هم نیست از ابتدا سؤال کنیم که آیا کسی بر دیگری ولایت دارد یا نه؟ بلکه بگوئیم: آیا نظام اداری جایز است یا نه؟ آیا ساختارهای اداری را هرگونه دولت بخواهد می تواند تنظیم کند؟ یعنی سؤال را یکجایی ببریم که عنوان، عنوان مبتلا به اجتماعی باشد و از نظر فقه آقایان هم عنوان مجاز باشد. اگر فتوای بر جواز می خواهیم و معتقد هستیم که از نظر اسلامی چنین چیزی جایز است، به دایره مجازات آن ببرید و اگر می خواهیم نشان دهیم که حرام است، آن لوازم بعیده ای که حرمت دارد را نشان دهیم. مثلاً بگوئیم: آیا این کار که این لوازم فساد را دارد حلال است؟ می گویند حرام است.

(ج): نه! یک وقتی است که ما می خواهیم از آنها در استفتاء از کارشناسها مجوز بگیریم. این...

(س): شروع این بدون تردید از همین جا است. مجوزها را که کنار یکدیگر گذاشتیم آن وقت از این مجوزها عنوان

منتجه می‌گیریم؛ یعنی عنوان کلان آن را ملاحظه می‌کنیم و می‌گوئیم پس ولایت جایز است. به عبارت دیگر اول مجوز را در عناوین می‌گیریم که نتیجه آنها آن عنوان فلسفی کلامی که اصل «ولایت» است می‌باشد. یعنی قبل از اینکه به عنوان کلامی وارد شویم این عنوان کلامی را به عناوین اجرایی خرد کنیم؛ منتهی نه عناوین اجرایی که موجود در فقه است. سپس اگر بخواهیم بگوئیم که حکم این عناوین اجرایی حرمت است، لوازم بعیده فاسده آن را سؤال کنیم، و اگر بخواهیم بگوئیم حکم آن حلیت است، در یک عنوانی ببریم که در دایره مباحات می‌گنجد. مجموع اینها که به روش فقهی موجود استفتاء شد و آقایان جواز را بیان کردند، آنوقت ما می‌گوئیم که نتیجه‌اش این است.

(ج): بله این نتیجه را می‌شود گرفت به اینکه ولایت در حدود مختلف را با فقه موجود اثبات کرد؛ یعنی به زبان فقه موجود ترجمه کرد.

برادر نجابت: حالا من خواهش دیگری داشتم اگر حاج آقای طوسی از مسائلی که آنجا طرح می‌شود یک بیانی داشته باشند تا ببینیم چه کسی سؤال را طرح می‌کند؟ آیا مردم طرح می‌کنند یا...

۳- هدف از طرح این مباحث

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بهتر است ابتدا ما هدفمان را از طرح این سؤالات مشخص کنیم، سپس پیرامون این مطلب که آنجا چه ظرفیتی دارد بحث کنیم. یعنی ما اول هدفمان را ببینیم و بعد ببینیم در آن ظرفیت این هدف را چکار کنیم؟

۳/۱- هدف اول: نشان دادن خلاءهای فقه موجود

حجة الاسلام میرباقری: هدف این است که ما خلاء

موجود در فقه را نشان دهیم؛ یعنی قدم اول این است که نشان دهیم که فقه، موضوعات عینی را بدون اینکه بشناسد با یک «معرفت تجزیه‌ای» روی آنها فتوا می‌دهد و حال اینکه به نظر ما حکم این موضوعات مستحدثه این نیست. لذا در قدم اول باید لازم بعیده این حکم موضوعات مستحدثه‌ای که آقایان برخورد تجزیه‌ای با آن می‌کنند و جوازش را امضاء می‌کنند و بگونه‌ای آنرا در شرع می‌گنجانند را نشان دهیم و بگوئیم که نتیجه آن استیلای فرهنگی و سیاسی کفار می‌باشد، و لذا این حکم موجود، حکم این موضوعات مستحدثه است.

۳/۲- هدف دوم: نشان دادن عدم قدرت سرپرستی و

ولایت فقه موجود

(ج): پس هدف نهائی ما این است که نارسایی قواعد فقهی برای آقایان اثبات کنیم. حال قدم دوم؛ یعنی هدف بالاتر از این چیست؟

(س): قدم اول این است که نشان دهیم این روش نگرش به موضوعات تمام نیست و قدم دوم این است که نشان دهیم که این روش علاوه بر اینکه نمی‌تواند حکم این موضوعات را بیان کند «قدرت سرپرستی» و ولایت را هم ندارد.

۳/۳- هدف سوم: ایجاد احساس نیاز به علم اصول جدید

(ج): آن وقت از اینجا بالاتر چه چیزی می‌خواهیم داشته باشیم و هدف بالاتر ما چیست؟

(س): احساس نیاز به «علم اصول جدید» حاصل شود.

(ج): پس هدف نهایی این است که می‌خواهیم اصول

جدیدی طرح کنیم.

برادر نجابت: مثلاً به آقایان بگوئیم که لازمه این اجازه

شما در باب مالیات برای اسکناس این است که از جیب مردم بی سر و صدا دزدی کنیم، یعنی تناقض درونی آن را نشان دهیم تا منشأ فکر شود وگرنه تا هنگامی که آقایان خودشان را متقاعد می کنند حتماً منشاء تمام مشکلات را مجریان می دانند. بهترین مثال این مطلب به نظر من در بانک است واقعاً هنوز خیلی جا دارد که مسایل بانک را روشن کنیم و برای آقایان ثابت کنیم که فتوای شما باعث شده که حرب با خدا (ربا) جاری شود و هیچ بحثی هم ندارد و هر کس بگوید اینگونه نیست، متوجه نیست. لذا اگر ما چند مورد اینگونه تحریک وجدان بکنیم افراد اهل فکر متقاعد می شوند. بنابراین هدف ما از طرح این مباحث این است که بیان کنیم یک تناقضهایی در فتاوی آقایان می باشد که موجب نارسائی در عمل می شود. البته باید توجه داشته باشیم که این مباحث را با آقایانی انجام دهیم که در وسط کار نگویند خوب! نارسایی باشد و ما اصلاً حکومت نمی خواهیم! یعنی کسانی را انتخاب کنیم که لازم نباشد دیگر این بحث را با آنها داشته باشیم.

۴- عدم نگرش مجموعه ای به موضوعات ریشه

نارسائیهای فقه موجود

حجة الاسلام میرباقری: خلاصه اینکه آقایان نگرش «مجموعه ای» نسبت به موضوعات ندارند. بنابراین ما اول باید آسیب شناسی کنیم که چرا آقایان اینگونه نسبت به تمدن موجود فتوی می دهند؟ به نظر ما ریشه اش این است که نگرش آنها به موضوعات نگرش تجزیه ای است و موضوعات را به صورت «نظام» نمی بینند. وقتی نظام ندیدند حکمی را که برای موضوعات می دهند حکمی است که در این نظام برای این موضوع نیست. یعنی یک

موضوعی را از نظام واقعی آن جدا می کنند و در یک فضای فرضی می آورند و سپس به جواز آن فتوا می دهند به عبارت دیگر ما این آسیب را باید نشان دهیم که این موضوع شناسی ای که شما در فقه انجام می دهید، موضوع شناسی درستی نیست. اگر معلوم شد که این موضوع شناسی، موضوع شناسی درستی نیست، معلوم می شود که این روش فتوا دادن هم راجع به این موضوعات درست نمی باشد.

(ج): برای همین کار چه مراحل را خودمان معین کنیم که بتوانیم سؤالات را به زبان آن آقایان دقیقاً و براحتی ترجمه کنیم. به عبارت دیگر ما باید یک کاری برای خودمان هفته ای یک روز داشته باشیم که نتیجه اش مثلاً استفتاء شود. مثلاً موضوع استیلای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی را در سطوح مختلف مورد دقت قرار دهیم و بگوئیم اگر یک جامعه بخواهد سرپرستی باطل برایش واقع شود در هر سطحی چه مسائل و مبتلایه هایی دارد و سپس همینطور که می فرمائید به زبان فقه موجود آن را ترجمه کنیم و مسائل آنرا ملاحظه کنیم.

(س): یعنی بطور کلی چه مشکلی است که آقایان به این سادگی تمدن غرب را امضاء می کنند؟ به نظر ما مشکل این است که آقایان به موضوع عنایت نمی کنند. اگر به موضوع آن چنان که هست عنایت کنند حکم به جواز آن نمی دهند. لذا اگر آقایان خوب به موضوع عنایت کنند طبیعتاً به سادگی حکم را برای آن صادر نمی کنند. بنابراین ما باید سؤال را سراغ آن چهره هایی از موضوع ببریم که در فقه پنهان است. مثلاً موضوعاتی که مبتلا به حکومت است اعم از اصل ولایت و ساختار مدیریت یا غیر آن مانند مسائل

اقتصادی یا روابط اقتصادی یا روابط خاص فرهنگی یا کل ساختار مدیریتی حکومت که حضرت عالی می فرمائید: یک ساختار مدیریتی در عالم است که همه شئون افراد را ولایت می کند و تعطیل بردار هم نمی باشد و آقایان آن را مجاز می دانند و هیچ معنی هم برای آن قائل نیستند. پس ما باید بررسی کنیم که چگونه باید سؤال کنیم که آقایان به این مطلب برسند که حکم این موضوعات اینها نیست؟ (ج): اگر آن ولایت را جایز بدانند معنایش این است که توسعه و غلبه کفر بر اسلام را جایز بدانند و حال اینکه توسعه و غلبه کفر بر اسلام را احدی از فقهاء نیست که جایز بدانند.

حجة الاسلام طوسی: اول باید از آقایان این مفردات سؤال شود سپس به نظر آنها برسانیم که در مجموعه این حکم با حکم اصلی اسلام تضاد پیدا می کند. در تابستان که خدمت شما بودیم برنامه همین بود و قرار بود که همینگونه سؤال شود، یعنی سؤالاتی که تجزیه ای هستند.

حجة الاسلام میرباقری: حالا فرق نمی کند یا از بانک یا طبق فرمایش حاج آقا از ساختار توسعه قدرت که مهمتر است، می توانیم بحث کنیم و این مباحثات را به مسائل فقهی تبدیل کنیم.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: توسعه قدرت را در سه بخش قدرت سیاسی، قدرت فرهنگی و قدرت اقتصادی می توان ملاحظه کرد.

برادر نجابت: مثلاً سؤال کنیم که اصلاً چرا یک فقیه روحانی باید رئیس باشد؟ که این سؤال به نوعی تحریک وجدانش قویتر است. مسئله ای دیگری که مهم است این است که ما باید بدانیم که در حوزه استفتائات آقایان چه

کسانی سؤالات را طرح می کنند آیا از بیرون می آید یا خود اعضاء طرح می کنند؟

حجة الاسلام طوسی: در آنجا نوعاً مردم از طبقات مختلف اعم از عادی، دانشجو و... استفتاء می کنند. برادر نجابت: آیا مسائلی هم که سؤال می شود از نظر موضوع مسائل عادی از قبیل نماز مسافر و خمس و زکات و... است؟ یا...

حجة الاسلام میرباقری: هیئت استفتای آقای مکارم شیرازی خصوصیت خاصی دارد، به اینکه سؤالات سیاسی و بخصوص سؤالات اداری و مسائل مستحدثه در آن هیئت زیاد طرح می شود.

حجة الاسلام طوسی: اینگونه مسائل زیاد سؤال می شود. مثلاً سؤال کرده اند که من در خارج زندگی می کنم و دختر من دو سه سال است که در منزل مانده بود زیرا اگر بخواهیم دختر را به مدرسه بفرستیم باید بی حجاب بفرستیم، حال آیا جایز است با این شرط دختر را بفرستیم؟ ایشان نوشتند که دختر را به مدرسه بفرستید زیرا اگر نفرستید در آینده مرتکب منکر می شود به اینکه این نفرستن منجر به اصل رفتن اصول می شود زیرا اینها در آینده کلفت و کنیز آنها می شوند.

حجة الاسلام میرباقری: این خود یک نگرش فقهی است که می گوید دختر را بی چادر به مدرسه بفرست؛ چون بین مدرسه رفتن و اصل شأن اجتماعی تراحم می بینند.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بله می گویند او در آنجا کارگر ساده می شود و دیگری کارگر متخصص می شود و وقتی کارگر ساده شد تمام آن فسادهایی را که شما می گوئید در بی حجابی است، بدتر از آن برای کارگر ساده

واقع می شود.

روش فتوا دادن می شود تفاهم کرد.

حجة الاسلام میرباقری: تنها در نظام ساختار قدرت در آن

حجة الاسلام طوسی: یا مثلاً در پاکستان سؤال کرده اند که

کشور خارجی اینگونه است.

عزاداری در اینجا به کشتن کشته شدن منجر می شود چکار

حجة الاسلام طوسی: منتهی یک قیدی زده اند به اینکه این

کنیم؟ ایشان فرموده بودند که عزاداری با اینکه مستحب

بی حجابی محدود به صورت اضطرار باشد، یعنی از

است ولی لازم است. زیرا اصول مذهب متکی به عزاداری

مدرسه که بیرون آمدند چادر سر کنند.

می باشد و اگر عزاداری نکنید در آینده مذهب شیعه از بین

حجة الاسلام میرباقری: یعنی می خواهم بگویم با این

می رود لذا اگر کشته شوید، شهید هستید.

وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ

بررسی کیفیت تنظیم استفتائات

جلسه ۲

تاریخ: ۷۴/۱/۲۴

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

ضرورت فقه حکومتی و کیفیت توجه دادن فقها به احکام حکومتی

فهرست

- ۱- ضرورت بحث: عدم توجه فقها به احکام حکومتی و اکتفاء به فقه فردی
- ۱/۱- اکتفاء به عدم مخالفت قطعی در بررسی احکام افعال حکومتی
- ۲- استیلاء کفار لازمة عدم توجه به فقه حکومتی
- ۳- استفتاء از لوازم پذیرش تنظیمات کفار، طریق توجه دادن فقها به احکام حکومتی
- ۳/۱- تنظیم نظام سؤالات از افعال حکومتی
- ۳/۲- ضرورت استفتاء از احکام عناوین توسعه
- ۴- آسیب شناسی فقه موجود
- ۴/۱- محدود بودن خیطه عملکرد حکومت در فقه موجود
- ۴/۱/۱- نگرشی جدید پیرامون مسئله ولایت و حکومت در کلام امام(ره)
- ۴/۲- اقامه فقه فردی تنها وظیفه حکومت در فقه موجود
- ۵- کیفیت توجه دادن فقها به ضرورت ایجاد فقه حکومتی
- ۵/۱- ضرورت کار اجتهادی پیرامون مسائل حکومتی
- ۶- ریشه نظرات موجود در حوزه پیرامون رابطه ولایت و فقاها
- ۶/۱- کیفیت برخورد فقها با موضوعات حکومتی
- ۷- ضرورت توجه دادن فقها با عناوین توسعه موضوعات (عناوین قصدی)

نام جزوه:	بررسی کیفیت تنظیم استفتانات	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۴۸۰۰۲
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه:	۷۴/۱/۲۴
عنوان گذار:	برادر جمالی	تاریخ انتشار:	۷۴/۰۸/۰۲
ویراستار:	برادر جمالی	تیراژ:	۱۵ نسخه
حروفچینی و تکثیر:	بهینه سازان نشر. پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶	نوبت تکثیر:	اول

عنوان: ضرورت فقه حکومتی و کیفیت توجه دادن فقها به احکام حکومتی

۱ - ضرورت بحث: عدم توجه فقها به احکام حکومتی و

اکتفاء به فقه فردی

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بحث این جلسه پیرامون کیفیت طرح سؤال در احکام حکومتی برای استفتاء از آقایان می باشد، حال قبل از ورود به بحث صحبتی پیرامون ضرورت بحث می کنیم. ضرورت بحث پیرامون موضوعات احکام حکومتی بدین خاطر است که به نظر ما بیشتر آقایان به احکام حکومتی توجهی نمی کنند، یعنی به کلیه الگوهای تخصیص موجود و نظامهایی که نصابهایی را معین می کند برای تقسیم قدرت و ثروت توجهی نمی کنند، و برای تنظیم و ترتیب جامعه تنها به امور ساده ای که در گذشته بوده (سیاست مدن) اکتفاء می کنند و در مفردات الگوهای جدید هم تنها عدم مخالفت قطعی با شرع را شرط می دانند. به عبارت دیگر آقایان می گویند احکام کلی الهی چه در باب معرفت یا تکلیف و یا اخلاق و ارزش را دین متکفل می باشد ولی تنظیمات حیات و زندگی (چه فردی و اجتماعی) به عهده خود شما می باشد. یعنی هرگونه که میخواهید خانه بخرید یا اجاره بکنید و دین هم به مسکن و تأمین شرایط زندگی شما کاری ندارد.

به عبارت دیگر آقایان می گویند دین فقط می گوید اگر بیه خواستید انجام دهید در این حیطه از قواعد عمل کنید و اگر اجاره خواستید بکنید این قواعد را بکار بگیرید و یا در انتقال مال و کتبرات دادن ساخت خانه این قواعد را رعایت کنید و اگر خواستید روزمزد خانه شما را بسازند. این قواعد را رعایت کنید، خلاصه اینکه در تنظیم اموراتان از هر کدام از این قواعد که به نفع شما بود استفاده کنید.

۱/۱ - اکتفاء به عدم مخالفت قطعی در بررسی احکام

افعال حکومتی

لذا آقایان همینگونه که در مورد فرد می گویند در مورد جمع هم می گویند، یعنی هر قاعده ای را که عقلاء گفتند بنفع جمع است می توان از آن استفاده کرد. البته اگر خیلی هم دقت کنند آن هم به صورت استحبابی و نه ضرورت می گویند نفع اسلام هم باید رعایت شود. یعنی اینکه در نفس معامله ترویج اسلام باشد مثلاً ماشین چاپی خریده شود که اسلام به وسیله آن رواج پیدا کند این فقط از باب استحباب است، بله اگر از باب دیگری ضرورتی پیدا بکند باید آن ضرورت رعایت شود وگرنه در حالت عادی باید تنها معامله شما حلال باشد و پول حلال در آورید و در راه

حلال هم خرج کنید و بیشتر از این هم خواسته نشده است. به عبارت دیگر آقایان پیرامون آثار افعالی که در شرع برای آنها حکمی نیست «موافقت قطعی» را شرط نمی دانند و می گویند اثر آن دسته از افعال اگر به حد مصلحت ملزمه نرسد شرع حکمی در باره او نخواهد داد. لذا می گویند در متون شرعی وقتی حکم و خطاب صریحی پیرامون قضیه ای نیست یعنی مصلحت ملزمه ای در این قضیه نیست اصل حلیت و اباحه پیرامون آن صدق می کند.

۲- استیلاء کفار لازمة عدم توجه به فقه حکومتی

به نظر ما اگر چنین طرز تفکری پیرامون مسائل تنظیم امور مسلمین باشد بدست گرفتن پرورش جامعه پرورش قدرت و ثروت و خلاصه حکومت بدست کفار می افتد. یعنی «موضوع سازی» بدست آنها صورت می گیرد و با موضوعات از موضعی برخورد می شود که دیگر توسعه اسلام مد نظر نمی باشد و طبیعی است که اسلام به انزوا کشیده می شوید و کفر غلبه پیدا می کند. بنابراین «تهاجم کفر» بر کلمه توحید، موضوعاً در شکل قبل که مثلاً مغولها سر چهارراه بیایند و بگویند از اسلام دست بردارید نمی باشد. بلکه الان صرب ها اگر سر مسئله حکومت با کفر درگیری نداشته باشند کسی با آنها کاری ندارد، یعنی مسئله، مسئله حکومت است. خیلی از کشورها دارای مسلمان هستند مثل خود امریکا ولی کسی آنها را تحت فشار قرار نمی دهد که مثلاً مذهب تو چیست؟ و این مذهب را نداشته باش و یا دست از مذهب بردار تا بتوانی زندگی کنی. اما اینکه چرا صرب ها می گویند الله اکبر نگویند زیرا مردمان بوسنی حکومت اسلامی می خواهند و لذا با آنها می جنگند. یعنی آنها را می کشند چون

حکومت اسلامی می خواهند والا اگر دست از خواستن حکومت اسلامی بردارند و حاکمیت آنها را بپذیرند صرب ها کاری با آنها ندارند. در فرانسه حدود هزار مسجد بعد انقلاب ساخته شده است اما آنها کاری به مسجدی که کاری به نظام اجتماعی ندارد ندارند. حال سؤال ما این است که آیا اگر کلیه شئون مسلمین مورد هجوم کفار تحت عنوان برنامه ریزی قرار گیرد طبق فتوای آقایان اشکالی ندارد؟

آیا اینکه کفار نرخ ارز معین کنند و مسلمین روی سیاست گذاری پولی آنها تجارت کنند این مطلب را آقایان مورد اشکال می دانند یا نه؟ به عبارت دیگر اینکه کفار نظام آموزشی و پرورشی و مالی و اداری درست می کنند و مسلمین هم همان راه را بروند آیا این موضوع به معنای سلطه کفار بر مسلمین است یا خیر؟ البته شاید آقایان بفرمایند که این مسائل جزء بخش مباحات دین می باشد.

۳- استفتاء از لوازم پذیرش تنظیمات کفار، طریق توجه دادن فقها به احکام حکومتی

حجة الاسلام میرباقری: چه اشکال دارد که قواعد بیع و تجارت را بدون قرار کردن ارتباط بین آنها با پرورش اخلاق و دین، انتزاعی ملاحظه کنیم؟ یعنی این مسائل دست کفار باشد و مسلمانان هم نمازشان را بخوانند.

(ج): به عبارت دیگر تنها شروطی اضافه بر شروط متعاقدین شده است، که آنها هم آن شرطها را لازم می دانند مثلاً می گویند موافقت اصولی باید گرفته شود.

(س): بله در دایره شروط مباحه می باشند، چه اشکالی دارد؟ المومنون عند شروطهم.

(ج): ولی به نظر ما کفار از طریق شروطی که درست

می‌کنند به کیفیت انتقال مال به افراد جهت می‌دهند.

(س): اگر اینها هم جزء دایره مباحات باشد چه اشکالی دارد؟ اینکه مال به این نسبت تقسیم بشود دلیل نداریم که این تقسیم حرام است.

(ج): یعنی شروط را بگونه‌ای قرار می‌دهند که آسیاب به نفع قوی‌تر شدن اسلام نچرخد بلکه به نفع کفر بچرخد. (س): پس این مطلب را باید اثبات کرد. یعنی آن لوازم بعیده‌ای که نظام دارد که وقتی نظام را تجزیه می‌کنیم دیگر قابل مشاهده نیستند. لذا اگر این لوازم انتقال داده نشوند از طریق نگاه فقهی متداول به این موضوعات، نمی‌توان آن لوازم را ملاحظه کرد.

(ج): به عبارت دیگر طبقه‌بندی‌هایی که در هر تنظیمی معین می‌شود و ابزارها کنترل و هدایتی که در هر نظامی درست می‌شود منشاء این می‌شوند که ثروت از یک دسته به دسته دیگر منتقل می‌شود. مثلاً در یک نظامی گفته می‌شود که شرط مغازه باز کردن، گرفتن چنین موافقتی‌هایی می‌باشد. یا بیان می‌شود که شرط خارج کردن و یا وارد کردن جنس گرفتن چنین موافقتی‌هایی می‌باشد، که در حقیقت با وضع چنین شروطی از فردی به فردی دیگر انتقال ثروت می‌کنند یعنی شرایط در انتقال ثروت مؤثر می‌باشند. حال در اینجا ثروت منتقل می‌شود به وسیله شرایط عامی که متعاقبین آن شرایط را شرط نکرده‌اند. یعنی «المومنون عند شروطهم» تنها شروط متعاقبین را می‌گیرد و لذا شروط عامه اجتماعی شامل این شروط نمی‌شوند و حال اینکه این شروط التزام اجتماعی می‌آورند و به نظر ما این خلاف مقتضای امر است زیرا این شروط دیگر شروط مباحه نیستند بلکه یک التزام

اجتماعی می‌آورند.

(س): این التزام اجتماعی چه اشکالی دارد؟

(ج): اشکالش این است که انتقال مال می‌آورد و حتی اگر شما دوست داشته باشید و رأی هم بدهید معلوم نیست که چنین التزامی صحیح باشد. شروط عامه دایره اعمال عباد را بنفع قوی شدن یک مکتب، اخلاق و امثال ذلک ضیق می‌کند. لذا اگر کلیه شرایط اجتماعی یعنی شرطهای صحت عقود و ایقاعات مبنای تنظیم آنها تحریم باشد که در سرپرستی مادی باید اینگونه باشد دیگر نمی‌تواند جامعه را بر مبنایی غیر از حرص تنظیم کند تا چه رسد به اینکه اخلاق کفر را از بین ببرد.

(س): یعنی لوازم این تنظیمات باید موضوع فقهی شوند و ما پیرامون این لوازم استفتاء فقهی کنیم. به عبارت دیگر سؤال باید فقهی باشد تا در هیئت استفتاء قابل طرح باشد، یعنی احکام این موضوعات باید جزء احکام تکلیفیه و وضعیه باشند و از دایره اینها خارج نباشند و لو یک احکامی وصفی باشند که الان در فقه کمتر مطرح می‌باشند.

(ج): این سؤالات را آئین‌نامه جلسه قرار می‌دهیم.

(س): اگر بناست استفتاء باشد باید اینگونه سؤال کنیم.

(ج): البته با یک قیدی که این سؤال فقهی باید برگشت به همان مسائلی کند که ما می‌خواهیم.

۳/۱- تنظیم نظام سؤالات از افعال حکومتی

(س): سؤال باید از شئون مسئله حکومت باشد، یعنی مسائل مربوط به «فقه حکومت» و نه فقه فرد مورد نظر می‌باشد. در مسائل حکومتی گاهی از ناحیه مبتلا به فردی بحث می‌کنیم که این مسائل همان مسائلی هستند که تحت

عنوان مسائل مستحدثه طرح می شوند و جواب آنها را هم آقایان داده اند. مثلاً از آقایان سؤال می شود که بانکی در نظام شاه درست شده است آیا می شود با آن معامله کرد؟ می گویند اگر مضطر هستید قرض بگیرید ولی بنایتان این نباشد که بهره بدهید، تا اینکه از شما بزور بگیرند.

(ج): خدا مرحوم شیخ مرتضی حائری را رحمت کند من از ایشان در زمان شاه مسئله بانک را سؤال کردم ایشان با آن احتیاطات عجیبی که داشتند فرمودند: اگر حیل شرعی را خود ائمه امضاء کرده باشند چرا شما دو باره حیل شرعی می گوئید؟! خود ائمه حیل را امضاء کردند.

(س): بعید نیست که در فقه فردی امضاء شده باشد. یعنی اگر بخواهیم از ناحیه برخورد فردی درست کنیم ممکن است که امضاء شده باشند و روایت مستند هم پیرامون آن پیدا می شود ولی باید این مطلب را در مجموعه ای دیگر ملاحظه کنیم.

(ج): به عبارت دیگر اگر قلم تأسیس بانک به دستمان آمد آیا ما هم به همان شکل تأسیس بانک بکنیم و بگوئیم هر کس مضطر است براساس همان حیل بیاید با ما معامله کند، با اینکه ما در تنظیمات او مضطر نیستیم و بلکه مبسوط الیه هستیم و یا بگوئیم دقت دیگری باید بشود.

(س): بنابراین سؤالات ما باید مربوط به مسائل فقه حکومتی باشد نه فقه فرد و حتی وظائف فرد در حکومت هم منظور نظر نباشد بلکه مسائل ولایت و سرپرستی تنظیمات که شأن حکومت است مورد سؤال باشد.

۳/۲- ضرورت استفتاء از احکام عناوین توسعه

مطلب دیگری که باید توجه داشت این است که اگر بخواهد سؤال به مبانی انتقال پیدا بکند باید سؤال از

عناوین مربوط به متجه یا «عناوین توسعه» باشد. یعنی فعل از دیدگاه عنوان کلانی که بر او منطبق است و با عنوانی که از ناحیه توسعه بر او منطبق است مورد سؤال قرار بگیرد، که می فرمائید توسعه اخلاق از این ناحیه است. به نظر ما نقطه ضعف آقایان این است که اولاً موضوعات حکومتی را، عناوین متجه ها و عناوین کلان قرار نمی دهند بلکه آنها را تجزیه به عنوانهای خرد و اجزاء می کنند و ثانیاً نسبت موضوع را به غایات یعنی خصوصیتی که از ناحیه توسعه بر موضوع در روند توسعه بار می شود نادیده می گیرند. به تعبیر دیگر فعل، در سرپرستی حکومت از ناحیه عناوین توسعه اش منظور نظر باید باشد. یعنی عنوانی که بر این موضوع بار می شود با صرف نظر از نسبت آن به غایت در دید کارشناسی منظور نظر نیست. بنابراین هر فعلی می تواند دو عنوان پیدا کند یکی عنوانی که جایگاهش را در «مجموعه» مشخص می کند و دوم عنوانی که معرف نسبت او به غایت می باشد. حال اگر این دو عنوان را بتوانیم برای فعل پیدا کنیم و بعد از طریق این دو عنوان آن را مورد سؤال قرار دهیم این سؤال هم سؤال فقهی می شود و هم موضوعی که از زاویه دیگری به او نگاه شده است که یقیناً حکمش برخلاف حکم همان موضوع می باشد که از این زاویه به آن نگاه نمی شود. مثلاً مثل کاری که یک هنرمند روی رنگها می کند، برای او رنگ قرمز به عنوان رنگ قرمز مطرح نیست بلکه یک طول موج برای او مطرح است که نسبت این طول موج را به سایر طول موج ها به گونه ای تنظیم می کند که خصلتی روانی و روحی ایجاد کند. بنابراین ما باید بتوانیم این سؤال و این عنوانی را که نسبت این موضوع را به سایر موضوعات و

غایت تفسیر می‌کند را به عنوانی که قابل سؤال فقهی باشد تبدیل کنیم. یعنی اگر بتوانیم این دو عنوانی را که همیشه بر موضوعات در مسئله حکومت و سرپرستی و لااقل در برنامه‌ریزی حمل می‌شوند (یکی نسبت این موضوع در ساختار به بقیه موضوعات و دوم نسبت آن به غایت) را مورد لحاظ قرار بدهیم در واقع سؤال فقهی ما مشخص می‌شود.

۴- آسیب‌شناسی فقه موجود

۴/۱- محدود بودن حیطة عملکرد حکومت در

فقه موجود

به تعبیر دیگر اگر ما بخواهیم فقه موجود را آسیب‌شناسی بکنیم باید بگوئیم که مشکل فقه موجود در امر حکومت این است که اولاً در این فقه مطرح می‌شود که عناوین احکام حکومتی باید از عناوینی باشند که در لسان ادله مطرح می‌باشند و لذا مطرح می‌کنند که کار حکومت تنها جمع خمس و زکوة و مالیات و... و عناوینی که قبلاً بوده و در ادله هم آمده است می‌باشد و تنها اینها را موضوع بحثهای حکومتی قرار می‌دهند و ثانیاً اگر بخواهند یک قدم جلوتر بروند تنها عناوینی را مطرح می‌کنند که در فحوای ادله آمده باشند مثلاً مسئله جلوگیری از اختلال نظام را مطرح می‌کنند. اما دیگر بقیه عناوین را در دایره مباحات قرار می‌دهند مثلاً امور حسبه را مطرح می‌کنند و حکومت را از باب امور حسبه می‌دانند. بنابراین ما باید ابتدا ببینیم که فقه ما چه عناوینی را در باب حکومت مورد بحث قرار می‌دهد و ما در مقابل این عناوین چه عناوینی را باید بیاوریم. همچنین باید توجه بدهیم که این عناوین در داخل دایره مباحات شریعت نیستند. به نظر ما فقه موجود

همان «فقه حداقلی» می‌باشد که آقای سروش می‌گویند. به عبارت دیگر اگر ما وظیفه حکومت را در حد جمع‌آوری اخماس و زکوة بدانیم معلوم است که آنها می‌گویند ولایت فقیه نیازی نیست زیرا الان وظیفه سرپرست جامعه جمع‌آوری اخماس نیست.

بنابراین ما باید عناوین جدیدی برای مسائل حکومتی پیدا کنیم. مثلاً «رابطه سرپرستی جامعه و سلطه کفار» یک عنوان جدیدی است که باید در فقه طرح شود و باید نسبت آن را با عناوین دیگر ملاحظه کنیم، به اینکه آیا نسبت آن، نسبت حاکم است که باقی را تحت الشعاع قرار می‌دهد یا خیر؟ آنچه در فقه موجود نسبت به حکومت وجود دارد این است که یک سلسله امور حسبه را مطرح می‌کنند و می‌گویند ما اینها را در شریعت داریم و متولی آن فرد معینی نیست و لذا باید بحث کنیم که آیا متولی او عموم مومنین هستند یا تنها یک نفر می‌تواند باشد؟ و در آن یک نفر آیا فقط قید عدالت در او شرط است یا علاوه بر عدالت، قید فقاها هم در او شرط می‌باشد؟ بعضی جاها را احتیاطاً می‌گویند باید فقیه باشد و بعضی جاها را می‌گویند دلیلی بر تصدی فقیه نداریم.

۴/۱/۱- نگرشی جدید پیرامون مسئله ولایت و حکومت

در کلام امام(ره)

بحث ولایت هم در همین راستا مطرح می‌شود و حکومت هم تنها تحت عنوان ولایت فقیه مطرح می‌باشد. عده‌ای نظیر حضرت امام(ره) ولایت را در جمیع شئون می‌برند و آن را از شئون ولایت معصوم می‌دانند که این نگرش، نگرش جدیدی در مسئله ولایت می‌باشد. آن وقت باید بحث کرد اگر از شئون ولایت معصوم شد.

(ج): همین مسئله از چند حیث محتاج دقت است که کل دقت هم به همین جا برمی گردد. یکی از احتمالات پیرامون بیان امام در باب ولایت این می باشد که ایشان با دید عرفانی که مخصوص عارفان می باشد این مسئله را مطرح کرده اند. یعنی گاه عارفی در یک مرحله ضعیفی ممکن است که بتواند نسبت به یک مکلف یا دو مکلف بگوید این حالش خوب است یا بد است ولی در یک مرحله بالاتری ممکن است که بگوید اوضاع عالم بد است و ولایت ایجاب می کند که با کفار مقابله بشود. به عبارت دیگر می خواهم عرض کنم که ادعای بداهتی که امام در این مسئله (حکومت و ولایت) می کنند شاید براساس دو احتمال این فرمایش را گفته اند: اول حدّث ذهن شخصی و التفات به موضوعات. ایشان با مرحوم مدرس رفت و آمد داشته اند، یک اخباری را می شنیدند که حساس بوده است. مثلاً می شنیدند که چرچیل و رزولت به تهران آمده اند و گفته اند فلات قاره یا فلان جا یا فلان جا برای چه کسی باشد بعد هم گفته اند حالا که فلات قاره را دادیم به این دسته، خرید نفت و محصولات دیگرش باید اینگونه انجام بگیرد. بعد هم می گفتند قراردادهای فرهنگی آنها باید اینگونه باشد. یعنی مستقیماً از طرف امریکا یا انگلستان به اینجا نمی آمدند بلکه از طریق برنامه ریزی و کنترل برنامه ها و نظام های پرورشی برای خودشان از خود ایرانی ها در دانشگاهایی که تأسیس می کردند آدم درست می کردند که با این روش کاملاً سلطه بر مسلمانان پیدا می کردند و دنیا را تقسیم کنند. حالا امام اینها را می دیدند و تنها راه مقابله با آن را ایجاد حکومت اسلامی می دیدند و آنقدر این مطلب را روشن می دیدند که ادعای بداهت برای

آن می کردند. احتمال دیگر هم بر این ادعای بداهت امام می توان دیدگاه قوی عرفانی امام باشد، یعنی ایشان با آن دید عرفانی خود جهان را زیر سلطه کفار می دیدند و لذا تأسیس حکومت را از ضروریات و بدهیات می دانستند. بنابراین بدیهی در نظر حضرت امام باید اینگونه تفسیر شود والا بدیهی در لغت یعنی بی نیاز از استدلال و مورد تسالم همه بودن و حال اینکه می بینیم تمام فقها اختلاف در این مطلب دارند و لذا دیگر بدیهی به این معنا نمی باشد. لذا در نزد اهل اصطلاح که بحث در باره حکومت می کنند مطرح می شود که «دونه خرط القتاة»، و این مطلب را کسی گفته که پیگانه از فقه نبوده که بدیهیات فقه را نفهمد. بنابراین بدیهی فقه از قبیل ضروریات می باشد و نه نظری زیرا اگر شیخ که اهل نظر بوده بدیهی در فقه را نفهمد چه کس دیگری می فهمد؟ لذا مجبوریم بگوئیم که امام از یک زاویه دیگری نگاه کرده اند و گفته اند بدیهی است، که آن زاویه زاویه فقه نمی باشد.

۴/۲ - اقامه فقه فردی تنها وظیفه حکومت در فقه موجود
بنابراین ما الان از آن زاویه نمی خواهیم بحث کنیم زیرا طرف مقابلمان فقهای هستند که با ابزارهای فقهی و اصولی نگاه می کنند و نه با ابزارهای عرفانی و موضوعشناسی و لذا نه نظری به شرایط و موضوعات و نه نظری به عرفان دارند حال سؤال ما از آقایان این است که عناوین احکام اجتماعی فقه چند تا می باشند؟ می گویند: به احکام دماء و اعراض و اموال، احکام اجتماعی گفته می شود و در یک سطح دیگر که بخواهند نظرشان را ترقی بدهند می گویند اقامه این احکام اقامه کننده ای را هم لازم دارد. یعنی در دو سطح قضیه حکومت را مطرح می کنند.

اول می‌گویند عناوین احکام اجتماعی امور حسبیه می‌باشند و سپس می‌گویند چون اقامه و جریان عدل لازم است، لذا عدل به جریان احکام اجتماعی تفسیر می‌شود و لذا جاری شدن این احکام هم واجب می‌شود. حال سؤال ما از این آقایان این است که اولاً آیا جاری شدن احکام فردی فقه معنای تنظیمات حکومتی را می‌دهد؟ و ثانیاً آیا شما غیر از احکام دماء و اموال و اعراض، احکام دیگری را جزو احکام اجتماعی می‌دانید یا خیر؟

(س): عناوین مشخصی که در فقه مطرح می‌شود که جزء امور حسبیه می‌باشند و اینها داخل در بحث دایره حکومت می‌شوند و همچنین بحث دیگری در فقه مطرح است و آن اینکه متولی اینها کیست؟ و آیا اصلاً در عصر غیبت لازم است که اینها متولی داشته باشند؟ و اگر بله آیا باید فقیه باشد؟ بنابراین تنها این مباحث در فقه موجود مطرح می‌باشد و اگر دقت کنیم می‌بینیم که فقها عناوین فقه فردی را مطلق می‌بینند و لذا می‌گویند حکومت اگر سرکار آمد باید این کارها را اقامه کند و یک جاهایی هم اگر اختلال نظام شد حکومت می‌تواند جلوی او را بگیرد. یعنی هر کس دلش خواست می‌تواند در هر کجا زمینی را ضبط کند و اگر اختلال نظام شد حکومت می‌تواند جلوی او را بگیرد و اگر دلش خواسته اینجا مغازه بزند حکومت ابتدأً حق ممانعت ندارد ولی اگر اختلال نظام شد می‌تواند ممانعت کند. به عبارت دیگر آقایان مطرح می‌کنند که ما دو فقه نداریم تا بخواهیم دو عنوان متناسب با آنها داشته باشیم مثلاً فقه فردی و فقه حکومتی، بلکه تنها عناوین فردی داریم که دارای اطلاق هم می‌باشند، و لذا حکومت وظیفه‌اش تنها اقامه فقه فردی است. این تحلیل است که از

حکومت در فقه موجود مطرح است. حال باید ببینیم که تحلیلی ما از حکومت چیست؟ و باید چگونه عنوان فقهی برای فعل حکومتی مطرح کنیم؟ آقایان تنها این شئون و عناوین را در باب حکومت مطرح می‌کنند و لذا سؤالها و جوابهای همه مشخص هستند مثلاً آیا اجرای قصاص در عصر غیبت واجب است؟ و اگر واجب است متصدی او چه کسی است؟ آیا باید فقیه باشد؟ و یا مثلاً کسی مرده و وارثی ندارد، اموال او را چه کسی متولی است؟ قیم بچه‌هایش کیست؟ جنازه او را چه کسی بردارد؟ و یا در باب جهاد سؤالاتی از قبیل که آیا جهاد ابتدایی واجب است؟ و امثال این بحث‌ها و عناوینی که در فقه موجود هستند. حالا ما باید ببینیم که چه عناوینی در حکومتها مطرح است که در این عناوین نیستند و نمی‌شود آن عناوین را به فقه فردی قید زد. کاری که آقایان می‌کنند این است که فقه فردی را اصل قرار می‌دهند و لذا می‌گویند حکومت اختیار مقابله با آن فقه فردی را ندارد الا عند الاضطرار، زیرا وظیفه حکومت تنها ایجاد نظم است و مقابله با فقه فردی جزو عناوین حسبیه نمی‌باشد. مثلاً اگر کسی دلش خواست برود و زمینی را بگیرد و آباد کند حکومت نمی‌تواند بگوید حق آباد کردن ندارید. بلکه حکومت تنها می‌تواند بگوید حق میوه‌فروشی کنار خیابان را ندارید. بنابراین فقه فردی را آقایان را اصل قرار می‌دهند و پیرامون امور حسبیه هم در آخر کار فقیه را متصدی آنها میدانند. یعنی می‌گویند فقه فردی معیار عمل فقیه است و اگر جایی هم این اعمال موجب اختلال در نظام شدند فقیه حق جلوگیری از آنها را دارد. به عبارت دیگر حکومت و فقیه دو وظیفه دارد ایجاد نظم و جلوگیری از اختلال نظام، و لذا

فقه فردی تا جایی که مقابله با این دو عنوان نکرده است آزاد است ولی اگر به اختلال نظام رسید حفظ نظام بر آزادی‌های فردی در فقه فردی مقدم می‌شود.

۵- کیفیت توجه دادن فقها به ضرورت ایجاد فقه حکومتی
بنابراین بیش از این مطالب در فقه ما موجود نیست و عناوینی هم که تحت عنوان حکومت می‌توان در فقه پیدا کرد عناوینی مثل جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، قصاص، دیات، جمع اخماس و زکوة و سرپرستی اموال و ولایات جزئی مانند ولایت بر قُصَر و غُیَر و امثال اینها می‌باشد.

(ج): به نظر ما با دوروش می‌توان با فقه موجود برخورد کرد. روش اول اینکه اول بیائیم ابواب فقهی را با یک استقصاء و حوصله‌ای ابواب آن را ملاحظه و دسته‌بندی بکنیم و سپس یک نظام سؤالاتی پیرامون حکومت از همین دسته‌بندیها بدست آوریم. سپس ببینیم براساس فقه موجود آن نظام سؤالات را چگونه آقایان پاسخ می‌دهند در این صورت کم کم ضعف فقه موجود مشخص می‌شود.

بنابراین روش برخورد اینگونه می‌باشد، که احتمال دارد که آقای مکارم هم اینگونه عمل کنند و اصلاً خوبست ما پیشنهاد بدهیم که آقای امامی که روی فتواها کار می‌کنند اینگونه عمل کنند. به عبارت دیگر در این روش از ابتدا بیان نمی‌شود که فقه موجود نمی‌تواند حکومت و برنامه‌ریزی و شناسائی وضعیت را انجام دهد. بلکه ابتدا با موجودیهای فقه، نظام سؤالاتی طرح می‌شود که با این نظام سؤالات آقایان به موضوعات جدیدی در باب حکومت التفات پیدا می‌کنند.

(س): اینکه بیائیم برای التفات دادن آقایان به اینکه شما

حکومت را اینگونه می‌بینید و تفسیری که فقه موجود از حکومت دارد اینگونه است؛ نظام سؤالاتی طرح کنیم، خوب است ولی باید در کنار این کار تفسیر جدیدی از حکومت هم در مقابل آنها گذاشت حکومتی که متصدی توسعه اخلاق، قدرت و رفتار می‌باشد.

(ج): به نظر ما این کار دوم هم از ابتدا لازم نیست بلکه اگر کار اول خوب انجام بگیرد و تدریجاً در نظر آقایان موضوع حکومت بگونه دیگری جلوه می‌کند، مثلاً اگر با نظام سؤالاتمان به آقایان التفات دهیم که در این زمان اموال با ابزارهای دیگری منتقل می‌شود که آن ابزارها غیر از ابزارهای انتقال مال در فقه فردی (عقود و ایقاعات) می‌باشد، آقایان پی به این مطلب خواهند برد که عنوانین حکومت تنها منحصر در عنوانین موجود در فقه نخواهد بود.

(س): آقایان می‌گویند این تنظیمات اصلاً معنا ندارد و وظیفه حکومت تنها تصدی امور حسبه و جلوگیری از اختلال نظام می‌باشد و غیر از این رسالت هم رسالتی ندارد.

(ج): ما هم از همین عناوین موجود نظام سؤالات طرح می‌کنیم و در آخر به این نتیجه می‌رسیم که مفهوم جدید حکومت، حکومت بر سازماندهی جریان اعتبارات سیاسی فرهنگی و اقتصادی و توسعه آنها می‌باشد. البته باید توجه داشت که این سؤالات باید سؤالاتی دقیق از موضوعات حکومتی باشند. مثلاً بیان شود که ابزارهای توزیع قدرت سیاسی و ابزارهای انتقال اطلاعات و ثروت گونه ابزارهایی هستند و چگونه عمل می‌کنند و منتجه آنها روی هم چه می‌باشد و اینکه اینها قابل تفکیک نیستند اگر

ما این موضوعات را بگونه‌ای قابل مفاهمه جلوی آقایان بگذاریم و بخواهیم که کار اجتهادی روی آنها بشود، به هدف مورد نظر بسادگی خواهیم رسید.

۵/۱- ضرورت کار اجتهادی پیرامون مسائل حکومتی

البته باید توجه داشت که نباید آقایان با این موضوعات برخوردی خطابه‌ای کنند بلکه باید کار اجتهادی روی آنها انجام شود. اگر با این موضوعات خطابه‌ای برخورد شود امثال مجاهدین خلق بوجود می‌آید. یعنی استفاده‌های سیاسی فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی آقایان در دوران انقلاب از آیات و روایات بگونه‌ای بود که میدان به اشخاص دیگر داده می‌شد. مثلاً آقایان در این موارد با تشابه موضوعی مطالبی را بیان می‌کردند و لذا مجاهدین می‌دیدند که آنها هم می‌توانند از این بهتر عمل کنند، لذا دیدیم که چه مطالبی را که به دین و قرآن نبستند، بنابراین ما باید این نظام سؤالات را طرح کنیم و از آقایان هم بخواهیم که کار اجتهادی روی اینها بکنند.

(سن): به عبارت دیگر منظور شما این است که ابتدای کار خیلی از مسائل را میشود با خود استفتاء جلو برد و احتیاج به تتبع جدی در فقه نداریم. یعنی اگر بخواهیم فقه آقایان را به یک نظام تبدیل کنیم این کار را می‌شود با استفتاء از خود آقایان بدست آورد و اصلاً به سراغ متون نرویم. یعنی با این نظام سؤالات به آقایان نشان دهیم که شما حکومت را اینگونه می‌بینید و بعد شروع کنیم برای آقایان عناوین جدید را طرح کنیم. یعنی در قسمت اول به جای تتبع در کتب می‌توان تکیه به استفتاء کرد زیرا هم سهل الوصول و هم استنادش به آقایان محکمتر است. بنابراین اگر حضرت عالی یک طبقه‌بندی برای سؤالات در

فقه موجود و تعیین جایگاه حکومت در فقه موجود معین بفرمائید این طبقه‌بندی را می‌توان موضوع اول استفتاء قرار داد. سپس استفتاء از عناوین جدیدی شود که ضعف این طبقه‌بندی را نشان بدهد یعنی به ضعف عناوین فردی بلکه ضعف عناوین حکومت را نشان بدهد.

حجة الاسلام صدوق: اگر بخواهند طبق متون موجود در حوزه صحبت کنند تنها همان عناوین فردی را مطرح می‌کنند ولی اگر متناسب با شئون سیاسی شان صحبت کنند همه این مطالب را قبول می‌کنند مخصوصاً آنهایی که حضور فعال در نظام و انقلاب داشته‌اند مانند آقایان راستی و آذری و مکارم شیرازی و جامعه مدرسین و اصلاً ادعای بر اینکه ولی فقیه هم باید تفویض بشود از طرف مرجعیت معنی‌اش همین است، یعنی این آقایان طرفدار حضور در حکومت هستند. بنابراین دو تا مطلب در ارتباط با آقایان می‌باشد اول اینکه متون درسی این آقایان می‌باشد و آنها در حدودی هستند که آقایای میرباقری فرمودند یعنی از لحاظ بحث تتبعی بیشتر از آن مطالب نمی‌توان از آنها استفاده کرد، و دوم حضور آقایان در حکومت می‌باشد که نوعاً آنهائیکه حضور در نظام دارند این موضوعات جدید را وجداناً لمس کرده‌اند. لذا از این آقایان باید برای شروع کار از سؤالات جزئی شروع کرد مثلاً سؤال کنیم که تعیین رهبر بعد از فوت رهبر چگونه باید باشد؟

حجة الاسلام میرباقری: یعنی نظام سؤالاتی در ساختار توزیع قدرت، ثروت و فرهنگ تنظیم کنیم و به آقایان ارائه دهیم. مثلاً سؤال کنیم آیا تعیین ولی فقیه جائز است یا خیر؟ و سپس لوازم جوابها را هم سؤال کنیم.

حجة الاسلام طوسی: یعنی این سؤالات باید برگشت به

مسائل فقهی کنند تا سازگاری و عدم سازگاری آنها با مسائل حکومتی روشن بشود.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی سؤال فقهی و از حکم وضعی یا تکلیفی باشد و سؤال هم سؤال از شئون حکومتی و تنظیمات حکومتی باشد و به سؤال از تکلیف و وضعیت فرد باشد. به عبارت دیگر موضوعات کلان و توسعه مورد سؤال واقع شوند. همچنین باید نسبت موضوع مورد سؤال با موضوعات دیگر و نسبت آن با غایات و مبانی در سؤال و جواب لحاظ شود.

برادر نجابت: به نظر من هنوز مقصود کلی این حرکت مشخص نمی باشد مقصود از این جلسات در نظر من این بود که ما می خواهیم این توجه و تنبه را به آقایان بدهیم که فقه فردی جهت امور حکومتی کفایت نمی کند لذا به نظر من با این روش که بخواهیم نظام سؤالاتی تنظیم کنیم و کم کم آقایان را تنبه به این امر دهیم، نمی توانیم به مقصود برسیم و تنها باید از مبانی شروع کنیم، زیرا اگر بخواهیم از روبناها شروع کنیم و حتی نظام سؤالاتی هم تنظیم کنیم باز هم آقایان با توسعه و ضیق کردن موضوعات فقه فردی نظام سؤالات ما را جواب می دهند و لذا دیگر نمی توانیم به آنها بگوئیم که فقه فردی عاجز است زیرا آنها جواب مسائل را داده اند. بنابراین مراجع جدید اگر قرار است مثل مراجع قبلی مسائل را جواب بدهند خودشان هم خودشان را متقاعد می کنند و هرگز این تحولی که شما بانی آن هستید تحقق پیدا نمی کند. بنابراین باید راههای اساسی جهت این کار ارائه شود.

(ج): بنابراین بهتر است که ابتدا برای خودمان مسئله کاملاً از همه جوانب بررسی و ضرورت آن هم اثبات شود. زیرا

اگر ضرورت آن مشخص نشود تنها به عنوان یک شرط کمالی مطرح می شود. مثلاً یکبار در حوزه مطرح می شود که اگر حوزه به صورت فعلی باشد خطرات زیادی متوجه اسلام و مسلمین می شود و لذا باید حوزویان اشراف به مسائل روز داشته باشند. حال اگر ضرورت این مسئله اثبات نشود تنها به عنوان یک شرط کمالی با آن برخورد می شود و لذا می بینیم در این صورت تنها اکتفاء به درسهایی جنبی می شود. بنابراین ضرورت موضوع بحث ما هم باید مشخص شود والا اگر مثلاً خدمت یکی از مراجع برویم معلوم نیست که ایشان احساس کنند که حوزه در مقابل کفر در خطر باشد و لذا شاید بگویند هیچ خلاقی موجود نمی باشد زیرا علمای اخلاقش پرورش اخلاقی می کنند و علمای کلامی جواب کلامی می دهند و علمای فقه و اصول احکام را می گویند. اما اینکه اطلاعات اجتماعی روز داشتن لازم است می گویند بله لازم است ولی این لزوم به معنای مزید کمال است. بنابراین اینگونه دیدگاهها ممکن است در حوزه ما خیلی هم طرفدار داشته باشد. یا مثلاً می گویند اینکه آقای خامنه ای مرجع باشند یا غیر مرجع فرقی ندارد و فقط جزء عدول مؤمنین باشند کفایت می کند. یعنی باید تنها آدم عادل جای شاه رئیس باشد، شاه عرق می خورد ایشان یقیناً نماز شب می خواند و از این بهتر چه می خواهیم. پدرانمان در زمان سلاطین قاجار زندگی می کردند، پادشاهانی که عرق می خوردند و غیر منضبط بودند ولی در حال حاضر کسانی والی شده اند که جهت خدمت کردن دلشان به حال اسلام می سوزد. یا مثلاً دیدگاه آقای اراکی که ظاهراً مرحوم آشیخ عبدالکریم را خیلی قبول داشت و اطلاعات فقه در اصول را از ایشان

فرا گرفته بودند پیرامون ولایت فقیه این است که ولایت فقیه به این معنا نیست که فقیه بما انه فقیه ولی و حاکم باشد، البته والی اگر فقیه باشد خیلی مناسب است.

عریشه نظرات موجود در حوزه پیرامون رابطه ولایت و فقاہت

حجة الاسلام میرباقری: ریشه این نظرات واضح است زیرا اگر رابطه منطقی بین فقه و اداره برقرار نشود مقید کردن منصب ولایت به قید فقاہت بی معنا خواهد بود. به عبارت دیگر فقه آقایان فقه حکومت نیست و منطقاً فقه آنها با عمل ارتباط ندارد و لذا می‌گویند چرا متصدی باید فقیه باشد؟ و اینکه چرا ولایت را مختص فقیه نمی‌دانند، به دلیل این است که فقه آنها فقه ولایت نیست بنابراین در ضرورت موضوع باید بحث کنیم. یعنی یا باید بگوئیم مسائلی تحت عنوان ولایت و امور مسلمین در فقه ما نیست که در این صورت همان دین حداقلی می‌شود که آقای سروش مطرح می‌کنند یعنی حرف آقای سروش درست می‌باشد و آن اینکه حوزویان برای کسب منصب قدرت تکیه بر عوام فریبی کرده‌اند. مثلاً گفته‌اند چون مردمان نماز می‌خوانند ما باید رئیس باشیم و این مثل این است که اطباء بگویند چون مردم مریض می‌شوند پس ما باید رئیس باشیم، ولی اگر واقعاً بیان کردیم که ربطی منطقی بین ولایت و فقه می‌باشد یعنی نمود این ربط را در عناوین فقه مشخص کنیم لذا بعد از مشخص شدن این ضرورت باید کار را همانگونه که بیان شد از نظام سؤالات و به صورت دقیق شروع کنیم و کم‌کم سؤالات را تخصصی کنیم. خلاصه اینکه در آخر کار این تنبه را به آقایان بدهیم که از این فقه اداره حکومت بیرون نمی‌آید و این فقه دین

حداقل است. به عبارت دیگر بین ایمان آقایان و ارتکازات فکری آنها تعارض بیندازیم.

(ج): حالا اگر کسی گفت دین، دین حداقل است چه جوابی به او خواهید داد؟

(س): اگر قائل به دین حداقل شوند دیگر نمیشود با آنها بحث کرد. البته جایگاه این بحث در کلام می‌باشد، لذا آقایان اگر معتقد شوند که اسلام حق اداره در حیات مسلمین را ندارد دیگر نمی‌توان بسادگی با آنها مباحثه کرد. (ج): چه اشکالی دارد که قائل به این مطلب در دوران غیبت باشند؟

(س): اگر ملتزم به این مطلب شوند لازمه‌اش این است که گفته شود عدل و ظلم و یا ثواب و عقاب جایگاهی ندارد. لذا کفار ببرند و غارت کنند و ما تنها نمازمان را بخوانیم.

(ج): چه اشکالی دارد می‌گویند توی امریکا می‌شود مسلمان زندگی کرد. لذا هر چیزی که شما می‌گوئید اینجا واقع می‌شود بدتر از آنی نیست که در زیردست رئیس جمهور امریکا واقع می‌شود. انسان باید فقط فکر عبادت خودش باشد.

(س): یعنی بحث اقامه را اصلاً قائل نیستند و تنها عمل فردی را قائل می‌باشد.

(ج): بله حضرت ابراهیم کان امة واحد تنها او در عالم موحد بود و همه عالم هم کافر بود.

(س): بنابراین اگر کسی اینگونه گفت ما با او اصلاً بحثی نداریم و این فقیه فقیهی نیست که فقه حکومتی از او در بیاید. ولی به نظر می‌آید که افکار فقهای ما اینگونه نباشد لذا برای القاء این مطالب باید تعارض بین ایمان و فقه

(ج): البته توجه داشته باشید که بعضی از آقایان از نظر ایمان ضعیف نیستند و لوازم کلام خودشان را هم می فهمند ولی با این حال باز قائل هستند که در دوران غیبت دلیلی بر اقامه حکومت و تنظیم نداریم.

(س): نمی خواهیم بگوئیم ایمان ضعیف دارند بلکه ایمان بیشتر از این به اسلام ندارند و لذا می گویند در عصر غیبت اسلام تنها برای همین مطالب می باشد.

(ج): قصد من همین است که با برهان همین مطلب را برای آقایان اثبات نمایم.

(س): برهان به چه می خواهد تکیه کند یا بداهت عقلی و یا بداهت شرعی. بداهت عقلی را که آقایان قبول ندارند و لذا باید به بداهت های شرعی و بداهت های ایمانی آن تکیه کنیم. به نظر ما بداهت ایمانی آقایان از این بیشتر جواب نمی دهد، چه می شود کرد؟

(ج): این افراد آدمهای ضعیفی از حیث بنیه فقهی نمی باشند.

(س): ولی با این حال فقه اگر حکومتی پیدا شود جا می مانند یعنی همچنان که از امریکا جا می مانند از اسلام هم جا می مانند.

(ج): این حرف درستی است که جا می مانند.

حجة الاسلام طوسی: به نظر می آید که اگر مستقیماً از آقایان پیرامون بانک و امثال ذلک سؤال شود جواب دهند که دین متکفل بیان احکام این موارد نمی باشد، ولی اگر به گونه ای سؤال شود که از لوازم کلام آقایان استفاده کنیم و باز از آن لوازم استفاده کنیم می توانیم آقایان را توجه به این مطالب بدهیم. مثلاً سؤال کنیم که مگر ربا جنگ با خدا و

پیغمبر نیست؟ آقایان جواب می دهند آری. می گوئیم الان توسط این استفتاء شما پیرامون بانک در جامعه جریان ربا پدید آمده است. به عبارت دیگر ما باید بتوانیم تمام این موارد را به شکل فنی متوجه آقایان بکنیم تا بتوانیم بسادگی سنگهای بعدی را بگذاریم.

۶/۱- کیفیت برخورد فقهاء با موضوعات حکومتی

(ج): بعضی از آقایان با استناد به «انما يحلل الكلام و يحرم الكلام» می گویند تمام این موارد اشکالی ندارد. یعنی ما می توانیم با ترکیب سه عقد شرعی مثلاً بیمه یا مضاربه ای تضمینی درست کنیم که اگر همین کار تحت این عقود انجام نشود ربا می شود ولی چون تحت این عناوین انجام می شود دیگر ربا محسوب نمی شود. بنابراین نباید اشکال در اجراء کرد که چرا مجری می گوید این کار با این شرایط حلال انجام می گیرد. مثلاً رئیس بانک می گوید مخلوط نشدن پولها را در امر مضاربه ها با چهار شرط درستش می کنیم. به عبارت دیگر آقایان می گویند اگر این امور از امور تنظیمات شد عیبی ندارند. مثلاً اینکه در جامعه باید برای هر پانصد خانه ای یک قصابی باشد. می گویند: این نظم و نسق اگر لازم است باید صورت بگیرد یعنی آقایانی که در منصب فقاهاست و در حد مرجعیت هستند، می گویند راهگشا باشید و نه راه بند، یعنی اگر عقلاء تأمل کردند و دیدند لازم است باید صورت بگیرد. بنده در شبی منزل آقا زاده آقای بروجردی بودم و آقایانی از بزرگان آنجا تشریف داشتند و در همان جلسه موضوع بانک پیش آمد. آقایان می فرمودند می شود بانک را اسلامی کرد، که یکی از آقایان عین همین مطلب را به صورت قویتر مطرح می کردند، عینی می گفتند سه یا چهار

باب فقهی را ترکیب می‌کنیم و همین بانک موجود را حلال و طبق ابواب در ستش می‌کنیم.

برادر نجابت: البته اینگونه هم نیست که آقایان مشکلات جامعه را اصلاً نبینند.

(ج): بله می‌بینند ولی می‌گویند مشکلات جامعه را باید عقلاء بنشینند و تنظیم کنند و ما تنها وجه شرعی آنها را می‌گوئیم.

(س): مگر بناست که هر چه تنظیم شد یک اجازه کلی و اذن فحوی داشته باشد؟

حجة الاسلام میرباقری: می‌گویند باید حرام نباشد.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بله می‌گویند باید تحت عناوین فقهیه باشند، یعنی تحت عناوینی که شارع اجازه داده است.

(س): یعنی ترکیب آنها نوعی جدید نمی‌باشد و بلکه اعتباری می‌باشد.

(ج): یعنی یک موضوع، جزء جزء می‌شود و هر جزء آن تحت یک عنوان فقهی قرار می‌گیرد.

۷- ضرورت توجه دادن فقها به عناوین توسعه موضوعات و (عناوین قصدی)

(س): غیر از این هم از مبنای آقایان بر نمی‌آید. بنابراین ما باید مسئله را تحت عناوین دیگری ببریم زیرا از فقه این مسائل بیرون نمی‌آید. عمده مشکل کار هم اینجا می‌باشد، یعنی مثلاً یکبار نوشتن کتب ضلال اینگونه تفسیر می‌شود و حکم آن بیان می‌شود، به اینکه سؤال می‌شود آیا با خودکار نوشتن اشکال دارد؟ می‌گویند خیر، روی کاغذ نوشتن اشکال دارد می‌گویند خیر، حروف الفباء نوشتن اشکال دارد؟ می‌گویند: خیر. پس هیچ کدام اشکال ندارند.

بنابراین ما باید برای حکم جدید گرفتن عنوان جدیدی برای آن پیدا کنیم زیرا با خودکار نوشتن و روی کاغذ نوشتن عنوان تجزیه‌ای می‌باشد، مثلاً سؤال کنیم که آیا القاء مفهوم کفر جائز است یا نه؟ این عنوان، «عنوان منتجه» است، عنوانی است که در روند توسعه ایجاد می‌شود، یعنی حالت روحی طرف را مختل می‌کند. ملاحظه این عنوان است که حلال را حرام می‌کند. ما باید واسطه‌ای پیدا کنیم که عناوین یک قدم به عناوین واقعی فعل حکومتی نزدیک شوند.

(ج): یعنی بگوئیم ما موضوعات مستحدثه حکومتی داریم لطفاً احکام آنها را بیان کنید.

(س): یعنی در روند خودمان اگر بخواهیم بحث کنیم باید بگوئیم: در حکومت افعالی صورت می‌گیرند که عناوین آنها عناوینی نیستند که مقصود آقایان باشد. به عبارت دیگر اگر ما این افعال را در فقه فردی مطرح کنیم می‌گویند اشکالی ندارد مثلاً بانک حلال می‌باشد. ولی اگر ما این برای این افعال عناوینی جدید طرح کردیم که در فقه فردی نباشد آقایان در صدد جوابگوئی و تاملات جدیدی می‌شوند.

(ج): یعنی سؤال کنیم که آیا تصرف در اموال مردم بدون رضایت آنها به وسیله سیاست‌گذاری پولی به اینکه مثلاً پول همه ارزان شود جائز است؟ آقایان یقیناً جواب می‌دهند خیر.

(س): شاید این عناوین هم عناوین تصرفی نباشند بلکه مانند عناوینی باشند که در ضروریات مطرح می‌شوند مثل استیلاء کفار بر مؤمنین یا القاء اخلاق مادی. بنابراین ما باید عنوانی جدید پیدا کنیم که ممکن است آن عنوان در رساله

فقهی آقایان نباشد ولی آقایان می‌توانند پاسخ فقهی به آن بدهند. به عبارت دیگر این عناوین جدید، «عناوین توسعه» و عناوینی هستند که مقصود نظر حکومت می‌باشند. مثلاً یک هنرمند وقتی می‌خواهد نقاشی کند برای او موضوعیت ندارد که نقاشی او و گل و پرند و انسان داشته باشد. بلکه او می‌خواهد با این نقاشی یک القاء روحی کند. یعنی یک موضوعی را انتخاب می‌کند که بتواند عنوان قصیدی خود را تحت آن بیاورد. حال اگر اثر او را دست کودکی برای تحلیل بدهید عناوین قصیدی او اصلاً برای او قابل ملاحظه نیست. به تعبیر دیگر در بحث خودمان گاهی بگوئیم سؤال فقهی روی فعل هنرمند نقاش می‌رود مثلاً سؤال می‌شود که آیا گل کشیدن و رنگ آن نقاشی حرام است؟ ... ولی گاهی سؤال از عنوان قصیدی هنرمند می‌شود. عنوان قصیدی او چیز دیگری می‌باشد و او عنوان قصیدی خودش را تطبیق به این موضوع کرده است. کار کارشناس همین می‌باشد، کارشناس عنوان قصیدی خود را به چیزی مثل بانک تطبیق می‌کند و آقایان موضوع کار او را می‌گویند حلال است. ولی کاری به عنوان قصیدی او ندارند. لذا ما باید عناوین قصیدی را موضوع سؤال فقهی قرار دهیم که عناوین قصیدی حکومت‌های فعلی معمولاً عناوین دیگری می‌باشند که ربطی به این عناوین عرفیه ندارند و لذا ادبیات عرف خاص کارشناسی ربطی به عام ندارد. البته شاید اشکال شود که کارشناس نباید مقصود خودش را تحت پوشش موضوعات بیاورد. ولی ما

می‌گوئیم: او می‌آورد و اصلاً قصد او همین است. یک فیلسوف توسعه، تغییر اخلاق، رفتار و فرهنگ مورد نظرش می‌باشد و توسعه قدرت را از طریق اینها صورت می‌دهد. مجرای توسعه قدرت، توسعه نیات، خلیات و فرهنگ و رفتار می‌باشد. لذا عناوین قصیدی فیلسوف توسعه وقتی به فیلسوف اقتصادی می‌رسد یک مقداری خرد می‌شوند و دیگر آن عناوین مقصود فیلسوف اقتصادی نیست و همینگونه سیر ادامه دارد تا اینکه به دست کارشناس می‌رسد.

(ج): قضیه حکومت و کارشناس را مردم وجداناً لمس می‌کنند یعنی اگر از مردم پرسید می‌گویند این بانکها ربا می‌گیرند. اگر بگوئید طبق عناوین شرع صحیح می‌باشد می‌گویند در مجموع همان ربا می‌باشد. بنابراین اگر عمل فرد را از دیدگاه فقه فردی نگاه کنید در آن عناوین قصیدی مطرح نمی‌باشد ولی اگر از زاویه حکومت نگاه کنید عناوین قصیدی مطرح می‌شوند. لذا در نظر کارشناس عناوین قصیدی مطرح می‌شود و برای او مطرح نیست که این عمل مضاربه باشد یا چیز دیگری، زیرا او یک عنوان بالاتری را در نظر دارد. یک قدم از کارشناس اقتصاد بالاتر بیائید و سراغ فیلسوف اقتصاد بروید، می‌بینید که عناوینش عمیق‌تر می‌شود، سراغ فیلسوف توسعه بروید باز هم عناوین او عمیق‌تر می‌شود، عناوینی که واقعاً قصیدی هستند و تنظیم حکومت با آنها صورت می‌گیرد.

وَالسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ

بررسی کیفیت تنظیم استفتائات

جلسه ۳

تاریخ: ۷۴/۲/۵

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

محدوده اختیارات حاکم در نظام اسلامی

فهرست

- ۱ - مقدمه : طرح سؤال پیرامون محدوده اختیارات حاکم در نظام اسلامی
- ۳ - کیفیت ایجاد تسلیط در روابط اجتماعی و شکل‌گیری عدل و ظلم
- ۴ - حدود اختیارات حاکم در سلب شرایط مباح نسبت به متعاقدين
- ۴ - ۲/۱ - کیفیت استنباط چنین اختیاراتی از اطلاقات شرع (عدم کارائی فقه موجود در استنباط)
- ۶ - ۳ - کیفیت شکل‌گیری تسلیط از سوی کشورهای قدرتمند نسبت به کشورهای ضعیف
- ۷ - ۳/۱ - ضرورت فراگیری علم سازماندهی در فهم موضوعات جدید (تسلیط و...)
- ۷ - ۴ - کیفیت تنظیم و نظام‌سازی (طبقه‌بندی موضوعات)
- ۸ - ۴/۱ - دسته‌بندیهای مورد نیاز در سازماندهی (موضوعی، مفهومی، اوصاف)

نام جزوه :	بررسی کیفیت تنظیم استفتائات	کد بایگانی کامپیوتری :	۰۱۰۴۸۰۰۳
استاد :	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه :	۷۴/۲/۵
عنوان گذار :	برادر جمالی	تاریخ انتشار :	۷۴/۰۸/۰۲
ویراستار :	برادر جمالی	تیراژ :	۱۵ نسخه
حروفچینی و تکثیر :	بهینه سازان نشر. پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶	نوبت تکثیر :	اول

عنوان: محدوده اختیارات حاکم در نظام اسلامی

* - مقدمه: طرح سؤال پیرامون محدوده اختیارات حاکم

در نظام اسلامی

بحث جلسات پیش پیرامون تنظیم نظام سؤالاتی بود که بتوانیم توسط آن نظام سؤالات استفتائاتی از فقها انجام دهیم و تدریجاً جایگاه موضوعات و افعال حکومتی را برای آقایان مشخص کنیم.

بحث جلسه پیش به اینجا رسید که آیا این مطلب صحیح است که از یک طرف بگوئیم اختیارات موضوع کار ولی می باشد و از طرف دیگر بگوئیم سلطه و ولایت و تغییر اختیارات، نیست مگر در آنجاهایی که شارع معین و مشخص فرموده است. به عبارت دیگر ابتدائاً می شود یک چنین اختیاری را برای حاکم شرعاً ثابت کرد به اینکه بتواند مردم را مستقیماً (نه از طریق معاملات و از طریق اصول و اختیاراتی که دارند) منع کند از یک معاملاتی که شرع برایشان جایز نموده است؟ یعنی آیا حاکم می تواند مثلاً بگوید مردم حق ندارند معامله بیه در اموال غیر منقول انجام بدهند و فقط حق دارند اجاره دهند؟ یعنی مردم تنها می توانند منافع ملکشان را واگذار کنند، ولی اصل ملک را نمی توانند انتقال دهند. مثلاً پدری از دنیا رفته و صدها

هکتار زمین به ورثه رسیده است، حال آیا حاکم می تواند به ورثه بگوید حق ندارید اصل ملک را بفروشید؟ مثلاً شبیه بر وقف بر اولاد شود، یعنی ورثه تنها بتوانند از منافع استفاده کنند، و اگر هم نتوانند مستقیماً استفاده کنند بتوانند آن را اجاره دهند و یا تفکیک کنند و بعضی از آن را اجاره دهند.

به عبارت دیگر آیا والی چنین حقی را دارد که بدون استفاده از حقوق خود، یعنی بدون خرید و فروش یا اجاره و امثال ذالک و به صرف امر کردن بتواند چنین منعی را نسبت به ملک اشخاصی انجام دهد یا خیر؟ به صرف امر یعنی بدون توجه به غرض، مثلاً در صحت بیع یا اجاره، غرض طرفین هیچ دخالتی ندارد، بلکه برای اقامه فساد، حرام است منزلی را در اختیار اهل فساد قرار داد و لکن چنین بیعی صحیح می باشد. حال سؤال در این است که آیا والی می تواند ابتدائاً و بدون استفاده از ایقاعات یک چنین حق منعی داشته باشد (نه حق الزام)؟ مثلاً از یک نوع معامله مردم را منع کند. هکذا در ایجاب و الزام، آیا والی می تواند همه مردم را مکلف کند که مثلاً سالی یکماه اجاره معاملاتشان را و یا یکی از قسمتهای کارهایشان را

مورد اجاره قرار دهند؟ خلاصه اینکه موضوع ولایت والی در چه میدانهای می تواند حرکت داشته باشد؟ آیا می تواند حاکم شرایط مقوم صحت را تغییر بدهد؟ یعنی آیا والی می تواند مثلاً علاوه بر شروطی که شارع آنها را شرط صحت اجاره قرار داده است یک شروط دیگری را اضافه کند و یا از همین شروط کم کند؟ به عبارت دیگر در شرع شرایط عامه ای برای عقود و ایقاعات بیان شده است مثلاً اینکه معامله باید معامله معقولی باشد و سفهی نباشد و یا اینکه معامله باید مشروع باشد، مثلاً نمی توان انگور را به کارخانه شراب سازی فروخت (هر چند عقلاء هم امضاء کرده باشند) حال سؤال ما این است که آیا والی هم می تواند علاوه بر این شرائط، شرائط دیگری را برای مردم وضع کند؟ البته باید توجه داشته باشید که فقیه نمی تواند چنین کاری را انجام دهد زیرا فقیه قصد انتساب به شارع را دارد و کم و زیاد کردن شروط توسط رأی خودش یا تشریع و یا بدعت و حرام می باشد. ولی صحبت ما در حدود اختیارات والی می باشد و اصلاً او قصد انتساب به شارع را هم ندارد و مدعی انتساب هم نیست. البته ما به غرض والی کار نداریم و سؤال فقط اینجاست که آیا والی می تواند چنین کارهایی را انجام دهد؟ اگر بیان شود که والی چنین حقوقی نمی تواند داشته باشد، سؤال دیگری مطرح می شود و آن این است که آیا والی می تواند در اموالی از مسلمین که در دستش می باشد، هرگونه که خواست (مانند مال شخصی خودش) دخل و تصرف بکند؟

بنابراین موضوع بحث پیرامون حدود و اختیارات والی و دولت می باشد و از این مباحث می خواهیم نتیجه بگیریم که مشکلات جامعه چه می باشد و آیا اهل فتوی بته این

مباحث توجه دارند یا خیر؟ به عبارت دیگر می خواهیم از این مباحث نظام سؤالاتی تنظیم کنیم تا در نهایت خلاء حوزه در استنباط مشخص بشود. بنابراین اولین موضوعی که باید بررسی کنیم این است که آیا حاکم می تواند منع و الزامهایی را در جامعه انجام دهد؟

حجة الاسلام میرباقری: البته باید با مصلحت باشد.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: ما فعلاً کاری به مصلحت نداریم، بلکه سؤال ما این است که آیا می توان چه اختیاراتی را جزء اختیارات عادی حاکم قرار داد؟ بنابراین در سه زمینه باید بررسی کنیم. اول اینکه آیا حاکم می تواند مواردی از عقود و ایقاعات شرعی را منع کند؟ مثلاً بگوید کسی حق ندارد ملک خودش را بفروشد. دوم اینکه آیا می تواند در جامعه الزامهایی را انجام دهد؟ مثلاً مردم را ملزم کند به اینکه مثلاً سالی یکماه اجاره منزلشان را به حاکم بدهند و یا اینکه مردم ملزم باشند به اینکه سالی یکبار منزلشان را خرید و فروش کنند. سوم اینکه آیا حاکم می تواند توسط ابزارهایی در جامعه منع و یا الزامهایی را داشته باشد؟ مثلاً بگوید از این برق یا آب کسانی می توانند استفاده کنند که مثلاً این عقود یا ایقاعات خاص را انجام دهند، و یا مثلاً دولت جاده هایی را از زمین خود مردم و با اموال عمومی درست کند و سپس بگوید که هرکس از این جاده می خواهد رد بشود صد تومان باید بدهد. یا مثلاً با شرکتی دولت قرار ببندد که مثلاً در این جاده اتوبان درست کنید به شرط اینکه تا ده سال عوارض برای شما باشد و از آن به بعد عوارض برای خود دولت باشد. و یا مثلاً شرط کند که اگر کسی خواست گندم از این جاده یا بندر عبور دهد باید صد تومان بدهد و اگر جو خواست عبور دهد

پنجاه تومان بدهد و یا این مقدار مشخص از خود همین اموال را بدهند. به عبارت دیگر آیا حاکم می‌تواند اموالش را برای اینکه یک نحو ولایتی برای الزام در معاملاتی خاص داشته باشد وسیله قرار دهد و یا اصلاً مقتضای عقود اسلامی این است که از ابتدا ثمن و مثنی باید مشخص باشند و به عهده طرفین تنها چیزی لازم بیاید که در متن عقد شرط شده باشد و غیر از آنها الزام دیگری نداشته باشند و کسی هم نتواند آنها را ملزم کند؟ بنابراین تمام صحبت سر این است که آیا حاکم می‌تواند به صرف اینکه حاکم هست چیزی به اختیارات اضافه و یا از آنها چیزی را کم کند؟

۱- کیفیت ایجاد تسلیط در روابط اجتماعی و شکل‌گیری

عدل و ظلم

حال برای واضح شدن بحث به دو مسئله ریشه‌ای اشاره می‌کنیم. در کلیه عقود و ایقاعات در روابط اجتماعی اضافه شدن شرطی به نفع یکی از متعاقدين در باب اختیارات به معنای تسلیط یک قشر بر قشر دیگری می‌باشد که این تسلیط اگر تناسب با کمال مطلق نداشته باشد ظلم است. در باب ظلم و عدل می‌گوئیم اگر تسلیط (مسلط شدن انسان بر چیزی) متناسب با توسعه دامنه کمال مطلق باشد عدل است و اگر تسلیط متناسب با کمال مطلق نباشد و باعث دوری از آن شود ظلم می‌باشد. حال مسئله اصلی اینجا که آیا تناسب با کمال مطلق را باید پیغمبر (ص) و دین بگوید؟ این مطلب در باب ضرورت ادیان تمام است که عقل بر تناسب دانستن یا ندانستن ادیان با کمال مطلق اشراف ندارد و حال سؤال ما این است که اگر برای عقل اشراف نمی‌باشد بشر به چه چیزی نیاز دارد؟

اصولاً اینکه شیخ می‌فرماید: الاصل عدم الولاية، تسلیط معنایش این است که دامنه اختیار افزایش پیدا کند، حتی اگر در برابرش اختیاری دیگری نبود یعنی تسلیط بر انسان نبود و تنها تسلیط بر اشیاء بود؟ البته تسلیط بر اشیاء هم به قول مطلق می‌باشد. به عبارت دیگر حداقلش این است که بگوئید در سلطه این مطلب تمام است که باید متناسب با کمال باشد. لذا اگر کسی بگوید که در باب اشیاء تسلیط مطلق است (یعنی اشخاص می‌توانند هر کاری که بخواهند روی اشیاء انجام دهند) این مطلب درست نمی‌باشد زیرا تصرفاتی که انسان را از کمال دور می‌کند مثل خوردن گوشت خنزیر و خمر جائز نمی‌باشد، حتی شاید کسی بگوید که در باب مکروهات هم اگر تصرفاتی در اشیاء موجب دوری از کمال شوند جائز نمی‌باشد. مثلاً شخص اسراف کند. بنابراین تسلیط بر اشیاء دامنه‌اش وسیع نمی‌باشد، اما دیگر این مطلب در باره اختیار انسان نسبت به انسان دیگر، بسیار واضح می‌باشد یعنی آیا مالکها حق دارند که شرایطی را اضافه بر شرایط عقد بر مستاجرها تحمیل کنند؟ و آیا مستاجرها ملزم به اطاعت نسبت به هر شرطی می‌باشند؟ یکبار مالک منافع بیت را می‌فروشد و یا اجاره می‌دهد اما گاهی می‌گوید علاوه بر دادن اجاره باید مثلاً روزی دو ساعت در کارخانه من کار کنی و یا روزی چند ساعت بچه مرا درس دهی. آیا مالکها چنین حقی را دارند؟ خلاصه اینکه این مطلب را می‌خواهم تمام کنم که شرایط عقود و ایقاعات شرایط تسلیط انسانها بر یکدیگر می‌باشند. یعنی یک سری از شرایط، شرایط الزامی می‌باشد که انجام ندادن آنها موجب بطلان معامله می‌شود و یک سری از شرایط هم شرایط مباح برای

متعاقدين می باشد.

۲- حدود اختیارات حاکم در سلب شرایط مباح نسبت به

متعاقدين

حال سؤال اینجا است که آیا در این شرایط مباح

می توانیم تسلیط یکی را به نفع دیگری سلب کنیم؟

حجة الاسلام میرباقری: دیگری نمی تواند سلب کند ولی خودشان می توانند شرایط اضافه بر شرایط در ثمن یا مثنی وضع کنند و آن را در معرض دیدن بگذارند که هر که خواست بخرد یا بفروشد.

(ج): فعلاً بحث در شرایطی می کنیم که اجباری هستند مثلاً شروطی را به مقتضای عقد شرعی اضافه کردند و گفتند همه مجبورند مثلاً اگر بخواهند اجاره کنند این چهار شرط را هم رعایت کنند.

(س): مثلاً مطرح شود که دختران زیر هیجده سال حق ازدواج ندارند.

(ج): اگر شرایطی را تکلیف کنند مثلاً بگویند در اجاره مدت لازم نیست قید شود و یا لازم نیست رعایت شود یعنی شرایط مباح را با شرط کردن لازم کنند آیا چنین چیزی برای حاکم ممکن است؟ مثلاً حاکم می بیند که این فشاری که مالکها نسبت به مستأجرها اعمال می کنند منشأ این می شود که مستأجرها دنبال مالک شدن بروند، لذا شرایطی را تعیین می کند که از این فشارها کاسته شود. حال سؤال ما این است که آیا نفر ثالث (فعلاً کاری به حاکم نداریم) می تواند چنین شرایطی را وضع کند؟

(س): باید این شرایط تناسب با کمال مطلق داشته

باشند.

(ج): ما حتی در ابتدا کاری به تناسب کمال نداریم سؤال

ما این است که آیا اضافه و کم کردن شرایط عقود ایقاعات

را می توان به شرع نسبت داد؟

(س): اگر مسئله نسبت به شرع است ولایتی در این

زمینه نمی باشد.

(ج): اگر نسبت به شرع ندهیم آیا نفر ثالث که غیر از

متعاقدين می باشد حق دارد که اعمال ولایت و اعمال سلطه بکند، یا حق ندارد؟

(س): حق ندارد چون دلیلی بر این ولایت نداریم و

اصلاً دلیل بر عدم آن داریم.

(ج): مثلاً یک پهلوانی که مردم از او می ترسند، می گوید

اگر کسی معامله کرد و به من خبر نداد، من کتک مفصلی به او می زنم. حالا مردم از ترس کتک معاملاتشان را به او خبر می دهند. این پهلوان شاید از این کار چیزی برای خودش نخواهد ولی این شروط را لازم می داند که مردم رعایت کنند، یعنی خودش را به معاملات مردم وارد می کند. حال چنین اعمال الزامهایی برای مردم عادی جائز نمی باشد، اما باید ببینیم که آیا برای حاکم هم جائز نیست؟

(س): آقایان می گویند حاکم هم ابتدائاً تنها تحت عناوینی خاص می تواند ولایت کند اما به اینکه طبق هوس و مانند مال خود بتواند تصرف کند چنین ولایتی را قائل نمی باشند.

۲/۱- کیفیت استنباط چنین اختیاری از اطلاقات شرع

(عدم کارائی فقه موجود در استنباط)

(ج): یعنی الاصل عدم الولاية. حال سؤال ما این است

که اگر بخواهد چنین تصرفاتی برای حاکم جایز باشد چه نحو دستوراتی باید در شرع باشد که چنین ولایتی جایز باشد؟ و اصلاً برمی گردیم و در آن طرف قضیه بحث

می‌کنیم، آقایان می‌گویند جائز نیست، ما می‌گوئیم اگر جائز بود باید چه نحو ترخیص‌هایی از شارع آمده باشد و چگونه اطلاقاتی لازم بود که ما از آنها جواز را استفاده کنیم؟ یعنی چه عموم و اطلاقاتی لازم بود تا ما از آنها بتوانیم جواز را استفاده کنیم؟ آیا شارع لازم بود اشخاص خاصی را به عنوان حاکم معرفی کند؟ اگر عنوانی را بخواهد حاکم کند که آن عنوان برایش متصدی خاص باشد، آیا آنجا هم می‌گفتیم عدم الولاية و اطلاق دلیل را می‌گفتیم؟

(س): باید موضوع خاصی که ولایت از آن بدست آمده، اطلاق داشته باشد، مثل اینکه برای مالک نسبت به یک سلسله اموری در مال خودش ولایت جعل شده است، لذا در محدوده‌ای که برای او ولایت جعل شده است مثلاً در محدوده مباحات، آزاد است.

(ج): حالا سؤال این است که آیا از شرع عناوین حاکم نداریم که موضوعاً حکومتش نسبت به ادله دیگر تمام باشد؟ یعنی فرض کنید اگر کسی استدلال کرد به اینکه ولایت کفار نسبت به مسلمین مطلقاً نفی شده است.

(س): این مطلب را باید تفصیل داد گاهی گفته می‌شود که نمی‌توان با آنها معامله کرد و طرف تجارت آنها را قرار داد و گاهی گفته می‌شود که کفار نمی‌توانند برای مسلمین تصمیم بگیرند.

(ج): یعنی ما هستیم و یک نظام بین‌المللی که قواعدی را می‌گذارد و برای ما یک تنظیماتی درست می‌کند که در آن تنظیمات می‌خواهد سلطه خودش را بر شما و به نفع خودش اعمال کند حالا سؤال این است که مقابله با این تسلیط واجب است یا واجب نیست؟

(س): آقایان بلافاصله این مطلب به این عنوان ملاحظه نمی‌کنند بلکه آن را در عناوین جزئی می‌برند و سپس سؤال می‌کنند که مثلاً کفار چکار می‌کنند، نفت نمی‌خرند؟ خوب نخرند چه دلیلی دارد که ما مجبور کنیم آنها را که از ما نفت بخرند؟ یا مثلاً آمریکا می‌گوید اگر ایران در فلان معاهده باشد ما در آن شریک نمی‌شویم، خوب حق دارد که چنین بگوید شما هم می‌توانید بگوئید اگر آمریکا باشد ما شریک نمی‌شویم. شما زورتان کمتر است آنها پولشان بیشتر است چه اشکالی دارد؟ بنابراین می‌بینیم که این عناوین را خرد می‌کنند. لذا سؤال مهمی که اینجا مطرح می‌باشد این است که ما از ناحیه چه خصوصیات می‌گوئیم باید ما فقه حکومتی داشته باشیم و این موضوعات حکمشان حکم دیگری غیر از آن چیزی است که فقها می‌فرمایند؟ یعنی ما ابتدا باید معین کنیم که چه خصوصیات در موضوع به نحو کلان هست و سپس بیاییم آن را خرد کنیم. یا چه خصوصیات در موضوع باید ملاحظه شود که موجب تبدیل حکم موضوع شود؟ در فقه موجود اینها ملحوظ نیست. همین مطلبی را که حضرت عالی می‌فرمائید به عنوان تسلیط کفار شما از این مطالبی که در دنیا بیان میشود و این ساختارهایی که کفار در دنیا تنظیم می‌کنند به اینکه مثلاً می‌گویند از فلان کشور این چیز را نخرید یا از فلان کشور چه چیزهایی باید خریده شود، عنوان تسلیط کفار را بدست می‌آورید اما آقایان این عنوان را نمی‌بینند و فقط به آن عناوین جزئی توجه دارند و لذا می‌گویند چه اشکالی دارد که نفت نخرند یا با ما قرارداد نبندند؟ یا مثلاً چه اشکالی دارد که آمریکا بگوید من در فلان معاهده اگر ایران باشد شریک نمی‌شوم؟

خوب حق دارد مال خودش هست.

(ج): یعنی اگر ما گفتیم وقتی بر اختیارات متعاقدين قیدی اضافه یا کم کنیم.

(س): به چه شکل قیدی اضافه یا کم می شود، مثلاً یکبار گفته می شود که من این فرش را به شما می فروشم به شرطی که خانه ات را به فلانی اجاره ندهی، شخص در اینجا می تواند قبول نکند زیرا ولایت بر مال خودش دارد. یعنی درست است که با این شرط ضیقی در یک اختیار دیگری ایجاد می شود ولی شخص می تواند امضاء نکند، ولی یکبار جامعه اروپا می گوید اگر بخواهید جزء صندوق بین المللی پول باشید باید این تعهدات را قبول داشته باشید تا به شما وام بدهیم. آقایان می گویند چه اشکالی دارد وام نگیرید. یعنی عرضم این است که اگر جناب عالی یک خصوصياتی را ملحوظ می فرمائید که آن خصوصيات را آقایان در بدست آوردن این موضوعات لحاظ نمی کنند آن خصوصيات چه چیزهایی می باشند؟

۳- کیفیت شکل گیری تسلیط از سوی کشورهای قدرتمند

نسبت به کشورهای ضعیف

(ج): به بعضی از آنها، آبهای بین المللی گفته می شود مثلاً ۱۲ یا ۲۰ کیلومتر اطراف یک هر ساحل برای خود آن کشور می باشد ولی بقیه آنها، آبهای بین المللی می باشند. حالا در این آبهای بین المللی یک عده شریک هستند و نامشان را نماینده ملتهای دنیا گذاشته اند و لذا یک ضوابطی تنظیم می کنند مثلاً می گویند اگر کسی بخواهد در این آنها صید کند باید این مقدار پول بدهد و یا اگر خواست عبور کند باید این مقدار مالیات بدهد. یعنی خودشان را مالک آبهای بین المللی می دانند آیا در نظر شما هم

همینطور می باشد؟

(س): مسلماً خیر، ما باید این بحث را در فقه و در باب قوانین حقوق دریاها انجام دهیم.

(ج): خیر آبی مشاع می باشد که تصمیم گیری پیرامون آن هم به صورت اکثریت آراء می باشد، آن هم نه بگونه ای که همه شریک باشند که اگر یکی راضی نبود بقیه نتوانند در آن دخل و تصرفی داشته باشند.

(س): اینکه ساختار قدرت را چگونه تعریف می کنند باید ببینیم که آیا با احکام ما سازگار می باشد یا خیر؟ و اصلاً حکم فقهی آن چیست؟ این موضوع بحث ما نیست. (ج): تسلیط در این زمان اینگونه حاصل می شود که ابتدا اختیارات را از متعاقدين سلب می کنند سپس با طبقه بندی اختیارات اختیارات قشر پائین را به قشر بالاتر منتقل می کنند. یعنی اختیارات قشر پائین را معلق می کنند به شرایطی که آن شرایط را قشر بالاتر تعیین می کنند. البته خود این بالائینها باز بالاتری از خود دارند و به یک نسبتی اختیارات آنها هم به بالاترینها قید می خورد. یعنی یک نظامی از اعطاء و سلب اختیار ایجاد می کنند که هرم این نظام دست خودشان می باشد. البته یک نظامی را هم برای پیدایش تصمیم در آنجا درست می کنند که باز هم سرنخ دست خودشان می باشد. من باب مثل می گویند وظیفه سازمان بین الملل این است که نگذارد تجاوزی از کشوری نسبت به کشور دیگری صورت بگیرد و لذا تنها سازمان ملل حاکم در مشخص کردن متجاوز می باشد ولی از آن طرف می گویند اعضاء کمیسیون امنیت سازمان ملل حق وتو دارند. همچنین قانونی می گذارند که اگر کشوری به معاهدات کمیسیون عمل نکند از طرف همه اعضاء

تحریم می شود. بنابراین می بینیم در این زمان به مدت سه سال صربها بر سر بوسنی ها می زنند و سازمان ملل هم رأی می دهد که کسی حق ندارد به آنها اسلحه بفروشد. بدین خاطر هیچ کشوری هم نمی تواند به آنها اسلحه بفروشد زیرا با فروختن خود را در خطر می اندازد که این به معنای تسلیط می باشد.

به عبارت دیگر تسلیط معنایش این است که معاملات را طبقه بندی می کنند و لذا اگر کسی طبقه بندیهای معاملات را مشاهده نکند، و بیاید و فقط در یک طبقه و در یک مورد نگاه بکند شاید بگوید اشکالی ندارد و تسلیطی صورت نگرفته است، یعنی می گوید چه اشکالی دارد که گفته شود که اگر کسی خواست این کار را بکند شرطش این است که این کار را هم انجام بدهد والا ما کمکش نمی کنیم ولی اگر شما تمام طبقه بندی را ملاحظه کنید به اینکه هر طبقه اختیار تصرفش مشروط به طبقه بالاتر شده است و طبقه بالا هم به طبقه بالاتر مشروط شده است و تا آخر که سر نرخ دست یک عده خاص می افتد در اینجا دیگر معنای تسلیط بوضوح مشخص می شود.

۳/۱- ضرورت فراگیری علم سازماندهی در فهم موضوعات جدید (تسلیط و...)

به عبارت دیگر آقایان باید علم سازماندهی را فرا بگیرند. اجمالاً اینکه سازماندهی چیزی نیست جز طبقه بندی موضوعات و بعد مشروط کردن هر طبقه به طبقه بالاتر، و در آخر هم بوجود آمدن طبقه ای مشرف بر کل که اختیارات کل طبقات را دارا باشد. «و جعل قومها شیعا» فرعون قومش را دسته دسته کرد و بعضی را به بعضی مسلط کرد. این شعبه شعبه کردن و تسلیط دسته ای بر دسته آخر و اینکه یک نفر رئیس دسته بالاتری بشود

سازماندهی می باشد. در نظام ارتش تصمیم گیرها نظام دارند، یعنی انسان ذاتاً قدرت مقابله با دشمن را دارا می باشد، حال در ارتش این قدرت مقابله انسان طبقه بندی می شود و بعد هم متناسب با هر قسمت ابزار متناسب تحویل داده می شود. مثلاً به گروهان یک ماشین برای حمل و نقل و تدارکات می دهند و به گردان چند ماشین و به اضافه سلاحهای زرهی سبک و به یک لشکر علاوه بر اینها زره پوش و توپ هم تعلق می گیرد. یعنی در یک نظام علاوه بر اینکه تصمیم گیرها طبقه بندی می شوند ابزارها هم متناسب با هر طبقه تقسیم می شوند و لذا دیگر به یک نفر زره پوش یا تانک نمی دهند زیرا او نمی تواند به تنهایی همه اینها را اداره بکند. بنابراین همه بحث به اینجا برمی گردد که آقایان باید ابتدائاً علم سازماندهی و به وحدت رساندن رفتارهای متعدد را داشته باشند.

۴- کیفیت تنظیم و نظام سازی و (طبقه بندی موضوعات)

حجة الاسلام میرباقری: به نظر می آید که در قدم بعد باید دنبال عواملی باشیم که موجب می شوند التفات به موضوع آن چنان که واقع می شود پیدا کنیم و در قدم بعد التفات به حکم این موضوعات باید پیدا کنیم و سپس بحث کنیم که آیا می توان با این فقه این عناوین و احکام را بدست آورد یا خیر؟ بنابراین در ابتدا باید یک آسیب شناسی دقیقی شود زیرا وقتی معلوم شد که چه نکاتی مغفول و مجهول می باشند بهتر می توان بحث کرد، یعنی ما باید این نکات را تبدیل به سؤال کنیم.

(ج): ما ابتدا پیرامون عنوان یا موضوعات بحث کنیم. در تنظیم و نظام سازی در سه سطح کار باید صورت بگیرد. سطح اول، سطح نام گذاری و عناوین خرد را مشخص کردن می باشد، یعنی اولین کار در امر اداره باید مشخص کردن

(موضوعی، مفهومی، اوصاف)

بنابراین در هر سازماندهی، نیازمند به سه نوع دسته‌بندی هستیم، دسته‌بندی موضوعی، دسته‌بندی مفهومی و دسته‌بندی اوصاف. دسته‌بندی مفهومی حتماً غیر از دسته‌بندی موضوعی می‌باشد. دسته‌بندی مفهومی را هم به این دلیل مفهومی می‌گوئیم که دیگر خصوصیات شخصیه در آن لحاظ نمی‌شود. دسته‌بندی مفهومی اولین جایی است که می‌توان نسبت بین یک مفهوم و مفهوم آخر را ملاحظه کرد مثلاً بیمارستان سه قسمت دارد، قسمت مدیریت، قسمت درمان، و قسمت بیماران، هزینه بیمار دوا، غذا، تخت‌خواب... می‌باشد و هزینه‌های درمانی و پزشکی آزمایشگاه، پرستار، اتاق جراحی و... می‌باشد و هزینه‌های قسمت مدیریت هم ماشین و نفراتی برای سرپرستی بخشهای مختلف و... می‌باشد. حال اگر بخواهیم هزینه کل را بین این سه قسمت تقسیم کنیم باید دنبال نسبت صحیح بین این سه قسمت باشیم. یعنی برای تقسیم هزینه باید نسبت هزینه مدیریتی به هزینه پزشکی و به هزینه درمانی مشخص شود. مثلاً باید دقت کرد که آیا هزینه مدیریت ده برابر هزینه درمان است یا اینکه بگونه دیگری می‌باشد؟ پس از اینکه توانستید نسبت صحیح را بدست بیاورید دیگر می‌توانید نظام اوصاف تعریف کنید. یعنی دیگر می‌توانید از تقسیم‌بندی مفهومی بالاتر بروید. لذا بعد از این قسمت می‌توانید جایگاه بیمارستان را در کل نظام مشاهده کنید و مشخص کنید که اصلاً بیمارستان برای حل کدام یک از نیازهای جامعه بوجود آمده است؟ پایگاهش در جامعه چه موقع رشد و توسعه پیدا می‌کند؟

عناوین خرد باشد. البته با صرف نامگذاری موضوعی سازماندهی شکل نمی‌گیرد و لذا در سطح دوم کار باید اینها را دسته‌بندی کرد، یعنی یک عنوان مفهومی شامل بر یک دسته از موضوعات متنوع گذاشته شود.

(س): یعنی بدون اینکه عنوان وحدتی برای کثرتها تعیین شود نمی‌توان آنها را هماهنگ کرد.

(ج): بله، یعنی اول کار به صورت مفهومی دسته‌بندی بزرگ درست می‌کنید.

(س): البته باید با القاء خصوصیت فردی باشد.

(ج): بله با القاء خصوصیت فردی، مثلاً می‌گوئید در خارج بازار کار وجود ندارد و تنها کارهای مختلف وجود دارد، کار پزشکی، کار معلمی، کار بنائی، کار صنعت‌گری و کار کشاورزی وجود دارد یعنی در خارج کارها با حفظ خصوصیات نوعی صنفی خودشان هستند و حتی بعد هم که کار در خارج محقق می‌شود دیگر صنف مطرح نمی‌باشد بلکه کار روی موضوعی خاص که خصوصیات شخصی خاصی دارد صورت می‌گیرد. یعنی وقتی تعینات شخصیه کار ملاحظه شود به آن موضوع گفته می‌شود و بعد هم طبقه‌بندی موضوعی صورت می‌گیرد. بنابراین از اول تا آخر سازمان طبقه‌بندی موضوعی داریم، یعنی هم در سطح پائین، هم در سطح متوسط و هم در سطح عالی چنین طبقه‌بندیهایی را باید داشته باشیم. مثلاً یک مدیر به عنوان یک فرد، نیازهایی دارد، قلم، کاغذ، میز، الی آخر، در یک سطح خود این نیازها و در سطح دیگر هزینه اینها دسته‌بندی می‌شوند.

چه نحوی باید حل نیازمندی جامعه را بکنند؟ به کدام نوع از بیماریها باید در جامعه اولویت داده شود تا بتوان خدمات بیشتری به جامعه ارائه داد؟ که در این مرحله دیگر می‌توان بیمارستان را در یک دستگاه بزرگتر از بیمارستان سنجید. بنابراین در هر نظامی همیشه یک تقسیمات موضوعی و یا عناوین موضوعی مطرح می‌باشد که به نظر ما فقهاء تنها به این عناوین التفات دارند و هرگاه هم بخواهند سازمان را ملاحظه کنند تنها این موضوعات را ملاحظه می‌کنند ولی دیگر دسته‌بندی مفهومی و نسبت بین آنها را هرگز مورد توجه قرار نمیدهند تا چه رسد به اینکه بخواهند اوصاف یک نظام را در توسعه بررسی کنند و جایگاه آن را در جامعه لحاظ کنند. به عبارت دیگر در یک حکومت یک دسته‌بندی‌های موضوعی و یک دسته‌بندیهای مفهومی و اوصافی وجود دارد. لذا تطبیق دادن عناوین کلی احکام الهی به موضوعات به لحاظ خود آن موضوعات خیلی فرق دارد با اینکه بخواهیم این عناوین را جاری و ساری بر عناوین مفهومی و کلی کنیم زیرا نسبت بین موضوعات امر آخری می‌باشد که این نسبتها در آخر کار به وحدتی خواهند رسید. البته این وحدت در نسبت، وحدتی اسمی و قراردادی نمی‌باشد بلکه خود منشأ اثر می‌باشد و لذا اگر در جامعه نسبتها را کم و زیاد کنیم، اوصاف موضوعات در جامعه عوض می‌شود.

به نظر ما با راههای مختلفی می‌توان آقایان را به این مطالب التفات داد. یک راه این است که با سؤال و استفتاء پیش رویم، یعنی ابتدا سؤال کنیم که آیا صحیح است حاکم در اختیارات تصرف بکند؟ آقایان می‌گویند: بله، سپس سؤالات را همینگونه ادامه دهیم تا جایی که به جواب «خیر» برسیم. مثلاً سؤال کنیم آیا حاکم هر تصرفی می‌تواند انجام دهد می‌گویند: ابتدائاً اختیار ندارد مگر مصلحت ایجاب کند سپس سؤال می‌کنیم ملاک شرعی مصلحت چیست؟ آیا صرف میل شخصی است یا اینکه نفع جمع یا نفع اسلام باید لحاظ شود؟ آقایان می‌گویند: نفع جمع باید لحاظ شود. سؤال می‌کنیم: نفع جمع را چه می‌بینید؟ آیا نفع مادی جمع باید لحاظ شود یعنی پولدارترها حریص‌تر بشوند یا نفع مادی و معنوی با هم باید ملاحظه شوند؟ به قول یک بنده خدائی منظور از این دعا در نماز جمعه: «ربنا اتنا فی الدنیا حسنه» منظور همین سدها و پروژه‌ها می‌باشد «و فی الاخره حسنه» هم مربوط به مواهب اخروی می‌باشد. یعنی هم دنیا و هم آخرت خواسته می‌شود. به عبارت دیگر یکبار گفته می‌شود که هم باید نفع دنیا و هم نفع آخرت رعایت شود، ولی سؤال ما این است که نفع دنیا به چه معنا می‌باشد آیا نفع دنیائی یعنی دنیا را مزرعه آخرت بکنیم یا اینکه دنیا را وسیله ابتهاجات و به اوج رسیدن شهوات مادی قرار دهیم؟

وَالسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ

بررسی کیفیت تنظیم استفتائات

جلسه ۴

تاریخ: ۷۴/۲/۱۲

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

دسته‌بندی‌های مورد نیاز برای شکل‌گیری نظام (دسته‌بندی موضوعی، مفهومی، تکاملی)

فهرست

* - مقدمه

۱

۱- ضرورت تعبد به وحی (حاکم نکردن علوم حسی در استنباط احکام)

۲

۱/۱- ضرورت قاعده‌مند کردن استنباط و قابل تفاهم بودن قواعد

۲

۲- کیفیت تخصیص اموال و اطلاعات در جامعه توسط ایجاد ضوابط و شرایط

۲

۳- دسته‌بندی‌های مورد نیاز برای شکل‌گیری نظام (دسته‌بندی موضوعی، مفهومی، تکاملی)

۳

۳/۱- کیفیت دسته‌بندی موضوعی

۳

۳/۲- کیفیت تبدیل دسته‌بندی موضوعی به دسته‌بندی مفهومی

۴

۳/۲/۱- فوائد دسته‌بندی مفهومی در نظام

۵

۳/۲/۲- ضرورت واحد مشترک بین موضوعات برای تبدیل

۶

۴- کیفیت اسلامی کردن تنظیم نسبتها (فلسفه تنظیم)

۷

۴/۱- ارتقاء حساسیت بشر و تهاجم همه جانبه کفر علل طرح اینگونه مباحث

۷

۵. جمع‌بندی بحث (ضرورت تبدیل طبقه‌بندی موضوعی به طبقه‌بندی مفهومی) ۸
- ۵/۱. کیفیت برقراری «نسبت‌ها» جایگاه سؤالات فقهی در طبقه‌بندی موضوعات ۹
- ۵/۲. ضرورت برقراری «نسبت» بین احکام «تکلیفی، توصیفی، ارزشی» ۱۰
- ۵/۳. عدم توجه فقه موجود به تأثیر «نسبت» در تعیین حکم موضوع (جدا کردن تنظیم از محدوده فقه) ۱۰

نام جزوه:	بررسی کیفیت تنظیم استفتانات	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۴۸۰۰۴
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه:	۷۴/۰۲/۱۲
عنوان گذار:	برادر جمالی	تاریخ انتشار:	۷۴/۰۸/۱۷
ویراستار:	برادر جمالی	تیسراژ:	۱۵ نسخه
حروفچینی و تکثیر:	بهینه سازان نشر. پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶	نوبت تکثیر:	اول

عنوان: دسته‌بندی‌های مورد نیاز برای شکل‌گیری نظام (دسته‌بندی موضوعی، مفهومی، تکاملی)

* - مقدمه

کرد و نظر آقایان را جویا شد. اما ما باید ابتدا بررسی کنیم که فرضاً اگر چیزی به نام بانک را به خود ما بدهند و بگویند حلال است یا حرام است؟ ما به چه دلیل می‌گوئیم جایز نیست. یعنی همان طریق و نگرشی که خودمان نسبت به موضوع داریم که از ناحیه آن نگرش حکم فقهی موضوع تغییر می‌کند، آن نگرش را باید به عنوان سؤال طرح کنیم. به تعبیر دیگر چه زاویه‌ای از موضوع مغفول‌عنه است و چه عناوینی را برای او منطبق می‌بینید که این عناوین مورد عنایت آقایان قرار نمی‌گیرد؟ بنابراین ابتدا باید آن عناوین را تحلیل کنیم و بعد براساس همان عناوینی که حکم جدید برای موضوع اثبات می‌کنند سؤال طرح کنیم. ظاهراً جلسه قبل فرمودید که عنوان اساسی که در موضوعات حکومتی مغفول‌عنه است یکی دسته‌بندی‌های مفهومی آنان و دیگری تناسب این موضوعات با غایات می‌باشد. اگر این عناوین شناسائی شوند و بعد این عناوین در باب بعض موارد تطبیق داده شوند در مرحله بعد می‌توان طرح سؤال انجام داد. بنابراین باید روش بدست آوردن سؤالات فقهی که این جهات را (یکی ارتباط موضوع با عناوین و دسته‌بندی‌های کلان اجتماعی، و دوم ارتباط موضوع با

حجة الاسلام میرباقری: قرار بود در این جلسات سؤالهایی طرح شود که جنبه فقهی داشته باشند و در عین حال بشود از طریق این سؤالات انتقالی به مسائل فقه حکومتی پیدا بشود. یعنی مسائلی که مبتلا به حکومت می‌باشد و با روش فقه فردی قابل حل نیستند. هدف از این مباحث هم این بود که در نهایت نقصی که در روش حوزه برای حکومتی کردن فقه و استنباط احکام حکومتی از منابع فقهی وجود دارد روشن شود. این سیر بحثی بود که طرح فرموده بودید. حال برای اینکه ما بتوانیم این کار را انجام بدهیم لازمه‌اش این است که ابتدا اصل بحث برای خودمان روشن شود به اینکه اگر ما باشیم این سؤالات را چگونه پاسخ می‌دهیم؟ و بعد از بررسی همین سؤالات را منتقل کنیم. به عبارت دیگر اول سؤال را خودمان طرح کنیم و آسیب‌شناسی کنیم و سپس آن را منتقل کنیم. بنابراین سؤال این است که آن نقاط مبهمی که در نگرش به یک موضوع مانع می‌شوند که موضوع به شکل حکومتی تلقی شود چیست؟ چه ابعادی از یک موضوع مغفول‌عنه واقع می‌شود؟ مثلاً حضرت عالی می‌فرمائید در باب بانک می‌شود سؤال طرح

غایت و مقصدی که در مدیریت توسعه تعقیب می شود)
در موضوع بتواند منتقل کند مورد بررسی قرار گیرد.

۱- ضرورت تعبد به وحی (حاکم نکردن علوم حسی در استنباط احکام)

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: ابتدا مقدمه ای را خدمت برادران عرض می کنم و سپس وارد بحث می شویم. در استنباط احکام باید توجه داشت که هرگز نمی بایست علمی را که مبادیشان از محسوسات هست که نتیجه شان تشخیص عقل نسبت به ثلاث آثار با نفس است حاکم در استنباط قرار داد. یعنی در بحثهایی که بعداً پیرامون تغییر در موضوعات خواهیم کرد نمی بایست از علوم حسی در تفسیر آیات و روایات استفاده کنیم، زیرا از اصول پذیرفته شده احتیاج بشر به وحی می باشد و اینکه اصالت به وحی به صورت قطعی اخذ شده است یعنی ما اصلی را که به عنوان اصل موضوع تمام می بینیم این است که باید تعبد مخدوش نشود. به تعبیر دیگر پرستش خدا، طریقتش از ناحیه خود خدا و به وسیله نبی اکرم (ص) و اهل بیت طاهرینش، رسیده و ما نباید چیزی را به آن اضافه و یا کم کنیم. بلکه بتدریج نسبت به وحی ادراک ما قویتر و حساسیت ما بالاتر می رود ولی با این حال باید حجیت این ادراکات را اثبات کنیم. یعنی هر درکی که توانست مطلبی را از آیات و روایات ببیند، نباید مطلب را بدون اثبات حجیت آن به شرع نسبت دهد.

۱/۱- ضرورت قاعده مند کردن استنباط و قابل تفاهم بودن قواعد

البته به حجیت هم که رساند آن را بگونه ای قاعده مند کند که قابلیت تفاهم برای غیر را داشته باشد،

یعنی دیگران هم حجیتش را ببینند و بگونه ای نباشد که تنها بگوید من میدانم مثل استنباطات بعضی از درویش. به عبارت دیگر باید بتواند حجیت مطلب خود را به تفاهم اجتماعی هم برساند. بنابراین آنچه که در این مباحث مفروض است اولاً اصل بودن تعبد می باشد و ثانیاً معیار در واقع شدن تعبد رساندن آن به ملاک، حجیت و قاعده مند کردن آن می باشد و ثالثاً: اینکه این قاعده مند کردن را بتواند به تفاهم اجتماعی برساند، یعنی استنباط خودش را به معرض قضاوت عموم برساند. لذا اگر قاعده ای نتوانست خودش را به تفاهم برساند اگر چه برای خود طرف هم حجیتش تمام شده باشد، برای دیگران به صرف اعتماد داشتن نمی تواند حجیتی داشته باشد. البته اجتماعی را که می گوئیم اجتماع متناسب اهل علم می باشد و نه اجتماع عموم مردم، یعنی کسانی که عمرشان را در این راه گذاشته اند و این دقت ها را دارند.

۲- کیفیت تخصیص اموال و اطلاعات در جامعه توسط

ایجاد ضوابط و شرایط

نکته ای را در اینجا بعد از این مقدمه لازم است خدمتتان عرض کنم این است که گاهی اوقات از جمعی به جمع دیگری اختیاراتی یا اطلاعاتی و یا اموالی انتقال پیدا می کند، یعنی گاهی اوقات شما به وسیله عقود و ایقاعات مالی را از یک دسته به دسته دیگری منتقل می کنید. حال اگر یک شرط به آن عقد اضافه یا کم کنید وضع یک قشر را برابر قشر دیگر تغییر می دهید و این همان کاری است که شرع انجام می دهد. حال سؤال ما این است که آیا این کار (اضافه و زیاد و نقصان در شرایط) می تواند به وسیله حاکم صورت بگیرد یا اصلاً معنا ندارد که این کار انجام شود؟

پیرامون انتقال اطلاعات هم عین همین سؤال مطرح می‌باشد.

شما با «الگوی تخصیصی» که دارید کاری می‌کنید که اطلاعات به یک دسته می‌رسد و به یک دسته نمی‌رسد، و به گونه‌ای هم آن دسته دیگر از اطلاعات منع می‌شوند که اگر حتی آن اطلاعات را در روزنامه بنویسند یا در رادیو بگویند آنها نتوانند ادراکی از آن اطلاعات داشته باشند. مثلاً عده‌ای را به وزارت امور خارجه می‌برند و در آنجا یک دسته اطلاعات نظام یافته در اختیارشان قرار می‌دهند. حال اگر مثلاً رادیو خبری را پیرامون بازار بورس یا بازار ارز بگوید این خبرها برای این عده یک معنایی غیر از معنایی که عموم مردم متوجه می‌شوند دارا می‌باشند. درست عین مباحث اصولی خودمان که اگر اصل جدیدی طرح شود ادراکی که آقایان حوزه از آن پیدا می‌کنند غیر از ادراک سایر مردم می‌باشد. پس اطلاعات حتماً در جامعه توزیع می‌شود و مهم مطلب هم این است که نظام آموزش و نظام گزینش ابزارهایی هستند که مقدمات کار را درست می‌کنند. لذا هرگونه تصمیم‌گیری در آنها مثلاً اینکه گفته شود مدرسه را عموماً باید دولت بسازد یا گفته شود بخش خصوصی هم می‌تواند بسازد، و یا گفته شود کسانی که نمره‌شان در کنکور چنین است حق استفاده از دانشگاهها را دارند، در روند کار تغییراتی حاصل می‌کند. به عبارت دیگر جامعه مقبوراتش مطلق نیست، لذا تخصیص، شرائط‌ساز می‌شود و در نتیجه وقتی شرائطی تغییر می‌کند، موضوع تکلیف فقه فردی (یعنی موضوع مبتلابه) تغییر می‌کند و صورت مسئله خط می‌خورد و بگونه دیگری نوشته می‌شود.

۳- دسته‌بندیهای مورد نیاز برای شکل‌گیری نظام (دسته‌بندی موضوعی، مفهومی، تکاملی)

۳/۱- کیفیت دسته‌بندی موضوعی

حال با توجه به این مقدمه به اصل بحث می‌پردازیم. تقسیمات برای درست کردن یک نظام سه سطح دارد. اول تقسیم بر حسب عناوین موضوعات می‌باشد که در فقه موجود مورد توجه است و براساس آن فتوی می‌دهند که این تقسیم‌بندی حتی در مناصب حکومتی هم قابل جریان می‌باشد یعنی براساس این طبقه‌بندی تقسیم‌بندی موضوعات تقریباً نمی‌توانیم موضوعی را پیدا کنید که فقهاء طبق عناوین کلی نسبت به او نظر ندهند، بنابراین قواعد کلی فقه، و قواعد احکام کلی الهی، دو دسته میشوند یکی قواعد کلی فقهی مثل قاعده لا ضرر، و قاعده ید و قواعد دیگر که این قواعد کلی می‌باشند و یک قواعد دیگری هم می‌باشد که کلی نیستند و مخصوص بعضی از ابواب می‌باشند مثلاً مخصوص باب صوم یا صلاة یا زکاة می‌باشند و به موضوعات خاص و عناوین خاص تعلق دارند. یعنی همه ابواب فقه را نمی‌گیرند ولی باز خودشان کلی هستند و می‌شود به عناوین طبقه‌بندی شده موضوعات تطبیق داد. بنابراین هر موضوعی که نزد فقیه برده شود، فقیه حکمش را بیان می‌کند، ولیکن در درست کردن یک سازمان باید حتماً دسته‌بندی موضوعی تبدیل به دسته‌بندی مفهومی و دسته‌بندی مفهومی تبدیل به دسته‌بندی تکامل خود سازمان شود.

آنچه که موضوع بحث امروز هست بحث در این قسمت می‌باشد. که ما چگونه از موضوعات به مفاهیم کلی می‌توانیم انتقال پیدا کنیم؟ اگر ما در جامعه مسیر پیدایش هر خدمت یا تولید هر صنعت و یا تولید هر اطلاع را تقسیم‌بندی کنیم، در پی این کار ما عناوین و نام‌هایی شکل می‌گیرند که اینان عناوین موضوعات می‌شوند. مثلاً سازمان بیمارستان را در نظر بگیرید (ابتدا برای انتقال مطلب از این مثال ساده شروع می‌کنیم تا بعد سراغ سازمانهای پیچیده‌ای مانند بانک برویم) در این سازمان رئیس بیمارستان مسئول جریان نظم در امور می‌باشد. نظم در امور یعنی اینکه وقتی دکتر می‌خواهد نسخه بنویسد، معلوم باشد بیمارش کیست و بیماریش چیست؟ و یا اینکه اگر دستور آزمایشگاه داد خون بیمار با خون دیگری عوض نشود تا تشخیص دکتر غلط نشود. حتی این نظم برای خود دکتر هم باید باشد، مثلاً دکتر برای معالجه بیمار دارو می‌دهد حال اگر در داروها نظمی نباشد و معلوم نباشد که داروها برای کدام نسخه است عوارض بدی در پی خواهد داشت. یا مثلاً وقتی دکتر می‌خواهد بیمار را معاینه کند باید گوشیش یا درجه‌اش و یا اطاقش معلوم باشد. لذا اگر در بیمارستان نظم را مطلقاً بردارید، یعنی از پذیرش دم در که کاغذی را می‌نویسد تا برسد به دکتر و انباردار و حسابدار و... اگر نظم نداشته باشند بیمارستان بهم می‌ریزد و نمی‌تواند خدمات رسانی کند.

بنابراین وظیفه مدیر بیمارستان تأمین نظم و جریان نظم در امور بیمارستان می‌باشد و وظیفه پزشک هم شناسائی و

تعیین لوازم درمان می‌باشد. پس در بیمارستان سه کار انجام می‌گیرد نظم تشخیص و تعیین کار درمان، درمان شدن. درمان شدن و غذا و اطاق و تخت و امثال ذلک به واسطه پرستار انجام می‌گیرد یعنی خدمات درمانی را بالمباشره در آخرین سطح به بیمار می‌دهند ولی خدمات علمی و تشخیصی را دکتر و دستگاههای وابسته به آن مثلاً آزمایشگاه انجام می‌دهند. و نظم را هم آقای مدیر با کلیه پرسنلی که در مقاطع مختلف حضور دارند متکفل می‌باشد. البته کارهای این سازمان را می‌شود گاهی به لحاظ خصوصیت خاص خودش تقسیم‌بندی کرد، مثلاً بگوئیم کار تشخیص بیماری خود چند بخش دارد، یک بخشهای دیگری هم دارد که با ابزار پیچیده به دکتر کمک می‌کنند مانند دکتر آزمایشگاه. حتی خود این آزمایشگاه را هم می‌توان تقسیم‌بندی کرد مثلاً مشخص کنیم که در آزمایشگاه مدیریت چگونه است و دانش پزشکی چگونه در آنجا حضور دارد؟ و بعد کار تولید خدمت شناسائی آزمایشگاهی را معین کنیم و سپس بگوئیم ساعتی اینقدر آزمایش باید بیاید و ظرف چند ساعت باید برود. در ظرف این مدت، چند تا تحقیق آزمایشگاهی و با چه ابزارهایی و چگونه می‌توان انجام داد. بنابراین این تقسیم‌بندیها خرد شدن به لحاظ موضوع می‌باشد که هر کدام از اینها یک خرج و یک آبرویی باید داشته باشند. اگر آبرو نداشته باشند نمی‌توان خدمت رسانی کرد. البته این آبرو داشتن هم فقط به پول تنها هم نیست، بلکه روابط باید صحیح باشد، یعنی روابط دکتر، با رئیس بیمارستان و حتی فراش معین باشد که به این روابط قدرت سیاسی گفته می‌شود. حال اگر این روابط رعایت نشود مثلاً فراش به استاد و دکتر

آزمایشگاه دستور بدهد و او را صدا کند، دکتر نمی تواند به آرامی کار خودش را انجام دهد، و هکذا دکتر نمی تواند بلند صدا کند که چای بیاور و نظم بیمارستان را بهم بزند. بنابراین اینکه می گوئیم بخشهای مختلف باید نظم و ربط داشته باشند این نظم را مدیر باید با اختیاراتی که در سطح عالی دارد ایجاد کند. یعنی در سطح کار خودش برای چرخیدن امور، یک اختیاراتی را همراه با آئین نامه ها و بخشنامه ها تنظیم کند. مثلاً بیان کند که چه کسی حق دارد به چه کسی دستور بدهد و چه دستوری بدهد؟ وظیفه تک تک افراد چیست و افراد باید از چه کسانی اطاعت کنند؟ به عبارت دیگر توزیع اختیارات و تعیین وظایف به عهده مدیر می باشد. لذا اگر کسی از وظیفه اش تخلف کرد و نسبت به کسی که به او اختیار داده شده تمرد کرد و یا از کسی گزارش رسید که به وظیفه اش عمل نمی کند مدیر می تواند براساس ضوابط خاصی او را مؤاخذه کند. پس در هر دستگاهی یک هزینه و یک آبرویی داریم که عین همین مطالب در مسئله اطلاعات هم جاری می باشد. در بیمارستان هر اطلاعاتی را به هر کس نمی دهند و معنا ندارد که مثلاً آزمایشگاه به رئیس حسابداری بنویسد که فلان بیمار، فلان بیماری را دارد یا مثلاً از رئیس حسابداری پرسد که بیماری فلان بیمار چیست؟ یا مثلاً حق ندارد بدون مجوز دکتر بیماری را به بیمار یا صاحبان بیمار اطلاع دهد. حال در یک کشور و یک نظام هم مقدمات محدود می باشد، یعنی نه مقدمات مالی و نه امکان اطلاع رسانی بی نهایت می باشد. لذا مثلاً نمی توانیم خرج همه افراد کنیم تا در همه رشته ها دکتر شوند. علاوه بر این اگر همه بخواهند در همه رشته ها متخصص بشوند

عمرشان محدود است و این امکان ندارد. لذا در یک کشور باید توزیع اطلاع چه اطلاعات سیاسی، چه فرهنگی و چه اقتصادی داشته باشیم. بنابراین این موضوعاتی را که ما بشخصه گفتیم؛ هزینه، آبرو، اطلاع در یک کشور جاری می باشند. اما یک دسته بندی دیگری هم در سطح بالاتری داریم که دیگر در آن سطح این عناوین جزئی مطرح نمی باشند. مثلاً تمام بخشها را به سه دسته انسان، ابزار، مواد تقسیم می کنیم. در تولید ابزارهای مختلفی لازم هست و همچنین انسان و مواد هم ضروری می باشد. البته این تقسیم بندی مابه الاشتراک آن عناوین جزئی می باشد که قبلاً بیان کرده بودیم.

۳/۲/۱- فوائد دسته بندی مفهومی در نظام

حال این تقسیم بندی چه خاصیتی دارد؟ (می خواهم معنی جریان تبدیل عناوین جزئی را به عناوین کلی را عرض کنم) ما می توانیم بودجه و خرجها را برحسب این سه عنوان بنویسیم و بعد بگوئیم خرج نیروی انسانی را بیشتر بکنیم یا خرج ابزار و یا خرج مواد را؟ یعنی بعد از اینکه همه عناوین را تحت این سه عنوان عام بردیم می توانیم بررسی کنیم که در یک ماه با این بودجه محدود چه مقدار را به نیروی انسانی تخصیص دهیم و چه مقداری به ابزار و چه مقداری را به مواد؟ آیا این نسبتهای موجود، نسبتهای خوبی می باشند یا خیر؟ آیا جایز است که هر چه قدرت داریم متخصص زیاد کنیم؟ یا کارگر ساده یا فنی اضافه کنیم؟ و یا آیا جایز است هر چه توانستیم ابزار اضافه کنیم و یا مواد بخریم؟ اصلاً چه نسبت مطلوبی باید بین اینها برقرار شود؟ بنابراین تقسیم بندی در اینجا تقسیم بندی مفهومی است. حال ما می توانیم این

تبدیل

حال با توجه به این مطالب باید نتیجه گیری فقهی و سؤال فقهی تنظیم کنیم. لذا میگوئیم اینها تبدیل نمی شوند مگر با یک مبدل مشترک، مثلاً در اینجا می گوئید ارزش یا قیمت (واحد بندی کردن). حال قسمت اول را ملاحظه فرمائید: می گوئیم که تبدیل شدن شرطش داشتن واحد مشترک است. یعنی چه در بخش سیاسی و فرهنگی یا اقتصادی باید بگونه ای نسبت تأثیرش را بتوانید به یک واحد مشترک تبدیل کنید. بنابراین باید خصلت مشترک را بدست بیاوریم. مثلاً در همین صحبت کردن ما، ادبیاتی بکار می رود که در آن صداها و آواها دسته بندی شده و ما می توانیم با هم تفاهم کنیم و افکارمان را به هم انتقال دهیم و حتی ضد و نقیض بودن افکار را ببینیم. حال اگر این صداها را دسته بندی نکرده بودیم و یا نحوه ترکیب کردن آثار و جملات نداشتیم و خلاصه اینکه ادبیاتی نداشتیم، نمی توانستیم مفاهمی با هم داشته باشیم حتی اگر به قدر کوه هم اطلاعات داشته بودیم و یا اگر به قدر بحر موج اقیانوس هم اطلاع داشتیم نمی توانستیم منتقل کنیم. بنابراین باید بتوانید شما ادبیات سنجشی داشته باشید، زیرا می خواهید ایجاد نسبت بکنید و ایجاد تناسب و نسبت هم بدون ادبیات سنجشی نمی تواند باشد. ادبیات سنجشیتان هم باید قدرت کمی کردن داشته باشد و قدرت کمی هم نمی توانید داشته باشید مگر اینکه پیرامون ارزشها و اخلاق کار اجتهادی و فقهاتی انجام دهید. همچنین در امور عقلی هم باید بتوانید در فلسفه ریاضی حضور داشته باشید، یعنی لزومی ندارد که در معادله حضور داشته

تقسیم بندی را به بخشهای کوچکتر تبدیل کنیم. مثلاً بگوئیم انسان ابزار و مواد آزمایشگاه و بعد ببینیم نسبتهای این تقسیم بندی در آنجا چگونه برقرار می شود؟ و هکذا این تقسیم بندی چگونه برای بخش مدیریت برقرار می شود؟ بنابراین این کار (تبدیل عنوان از عناوین خاص به عناوین کلی و نسبتهای بینشان را ملاحظه کردن) کنترل و تعریف شما را از اداره عوض می کند. یعنی گاهی است که شما می گوئید اداره بیمارستان خوب و منظم می چرخد ولی رشدش خوب نیست و گاهی می گوئید هم ایجاد تناسبانش خوب است و هم رشد آن، یعنی نه نفر بیکار داریم و نه ابزار بیکار، و نه یک بخش نسبت به بخش دیگر خیلی بزرگ شده است. در یک بیمارستان می بینید که مثلاً بخش آزمایشگاهش خیلی بزرگ شده، بعد ارزیابی دقیقی می کنید و پی می برید که معنا ندارد این همه آزمایشگاه بزرگ باشد آن هم برای جایی که مثلاً مراجعینش این سطح از بیماری را بیشتر ندارند، و اصلاً برای این بیمارستان با این ظرفیت از اتاق و بیمار چنین آزمایشگاه بزرگی ضرورت ندارد. بنابراین ایجاد تناسب بین بخش ها موقعی صورت می گیرد که شما بتوانید تناسب ظرفیت کل قدرتان را با نیروی انسانی و ابزار و مواد مشخص و تعریف کنید. البته از این سطح هم می توان بالاتر بیاییم و حتی این عناوین کلی را هم حذف کنیم. مثلاً بگوئیم اوصاف این مجموعه یعنی آبروی اجتماعی، اطلاعات لازم اجتماعی و امکانات اجتماعی باید نسبتشان به هم سنجیده شود تا پایگاه اجتماعی مجموعه معلوم شود و همچنین مشخص شود که چه ظرفیتی را میتواند ایجاد کند.

باشید بلکه باید بتوانید نسبت‌های فلسفه ریاضی خودتان را ملاحظه کنید. «فلسفه ریاضی» یعنی براهینی که زیربنای پیدایش ادبیات مشترک می‌باشند. بنابراین باید برای شیب از اخلاق فاسد به طرف اخلاق صالح تعریف داشته باشید آن هم تعریف متقن شده‌ای با خصوصیتی که عرض کردم، ۱- از کلمات وحی باشد. ۲- تعبد باشد. ۳- قابل به تفاهم رساندن باشد.

۴- کیفیت اسلامی کردن تنظیم نسبت‌ها (فلسفه سه تنظیم)

بنابراین این مراحل باید طی شود و لذا چون ما مثلاً این مراحل را طی نکرده‌ایم نمی‌توانیم نسبت بین امور را به صورت اسلامی تنظیم کنیم. اما این مطلب بهانه آن نمی‌شود که بگوئیم چون کار سخت است صورت مسئله را خط بزیم و اصلاً این تکلیف شرعی نیست، زیرا تنظیم نظام حتماً دخالت در امور عدل و ظلم دارد و اگر مبادیش، مبادی شرعی نباشد، مبتلا به امور دیگری خواهیم شد. نکته مهم دیگر اینکه: «تنظیم نسبت اسلامی» یعنی نصاب توزیع قدرت، نصاب توزیع اطلاع و نصاب توزیع اموال را برای تنظیم امور جامعه از شرع بدست آوردن. حال آیا این نصاب را باید به شرع اضافه کنیم و بگوئیم این مطالب در شرع وارد نشده یا اینکه دقت بیشتر در ارزش حتماً فلسفه نصاب را تحویل می‌دهد. دقت کنید فلسفه نصابها منظور است، یعنی آن چنانکه فلسفه ریاضی غیر از خود ریاضی است در اینجا هم فلسفه نصاب غیر از علت جعل حکم و فلسفه حکم می‌باشد. خیلی فرق است بین فلسفه احکام که کسی جز معصوم (ع) نمی‌تواند آن را بیان کند و بین فلسفه تنظیم، فلسفه تنظیم مثل این است که علم اصول را

بکار می‌برید در شک رکعات یا موضوعات دیگر و بعد فتوی می‌دهید که در این صورت فتوای شما یک مستند عقلی و یک منبع شرعی دارد؛ منبع شرعی شما باید معارف اخلاقی و ارزشی باشد و مستند شما باید ریاضیات متناسب با این اخلاق باشد یعنی فتوای شما باید نصاب تنظیم نسبت باشد.

۴/۱- ارتقاء حساسیت بشر و تهاجم همه جانبه کفر علل

طرح اینگونه مباحث

البته شاید سؤال شود که چرا این مطالب تا حال مطرح نبوده است که این خود بحث مفصلی را می‌طلبد، به اینکه در این زمان حساسیت و تفکر و عمل بشر ارتقاء پیدا کرده است و همچنین اگر ما نتوانیم نسبت بین امور را تنظیم بکنیم و کفار تنظیم نسبت بکنند آنان بر حیات اجتماعی مسلمین غلبه پیدا می‌کنند و پول مسلمین مثل قمر مصنوعی دور پول آنها می‌چرخد که در این صورت ولایت کفار صورت می‌گیرد. حال آیا واقعاً شما می‌توانید بگوئید که شرعاً می‌شود برای کفار یک چنین سلطه‌ای باشد یعنی آنها ولایت را بدست بگیرند و کار را به طرف دنیاپرستی ببرند و مطامعشان را بر عقول و نفوس و اموال مسلمین جاری کنند؟

بنابراین اگر ما دقت نکنیم و بدنبال توسعه قدرت اسلام که آخرین سطح تقسیم‌بندی یک سازمان به توسعه آن می‌باشد نرویم غلبه کفر واقع می‌شود و لذا ضرورت احکام حکومتی ضرورت دفاعی هم می‌باشد. به عبارت دیگر باید بر این نکته مهم دقت داشت که اگر همه متحد شوند و نظام هم درست بکنند، ولی ابزار تنظیمشان و ابزار سنجش نسبت‌هایشان، ابزار موافق با مکتبشان نباشد یقیناً

بدست خودشان، تقویت کننده خصوصياتی می شوند که میل ندارند آن خصوصيات تقویت شوند. یعنی ریشه‌ای‌ترین هجوم فرهنگی بر کلمه توحید (نه روبناترین) آنجائی است که حوزه در دفاع از کلمه توحید در امر شناسائی نسبت ارزش‌ها بر پایه اعتقاد حق الهی تسامح کند. لذا به بیان خود آقایان بواسطه بزرگ بودن احتمال، احتمال ضعیف این مطلب هم منجز تکلیف است و دقت کردن در شناسائی این مطلب، از اموری است که در آن تردید جایز نیست. حالا ما پیشنهادی که در این موضوع به جناب آقای راستی (حفظ ا...) عرض کردیم این بود که شما بیائید مناظره‌ای بگذارید که در آن مناظره سه نفر از طلابی باشند که به این مباحث آشنائی داشته و قوی باشند و سه نفر هم از این طرف باشد و جناب عالی و دو نفر و سه نفر دیگر که در مظان مرجعیند، و می توانند دقت کنند، به عنوان داور در این جمع باشند و این جلسات هم تا شش ماه هفته‌ای یک جلسه برقرار باشد که در این صورت وقتی آقایان استدلال و مبانی دو طرف را دیدند کم کم این مسئله جایگاه خود را پیدا می کند و می تواند مورد سؤال واقع شود که در این صورت این سؤالات دیگر سؤال از قبیل استفتاء نمی باشند بلکه سؤال از نحوه استنباط می باشند. البته حدود این مطالب و نوآوریها را هم بیان کردیم به اینکه گفتیم نوآوری گاه به «تألیف» و گاه به «تصنیف» و گاه به «تأسیس» می باشد. تألیف نوآوری در تنظیم و تصنیف نوآوری در تطبیق و تأسیس نوآوری در قواعد می باشد. قواعد هم گاهی قواعد علوم در سطح نازل است و گاهی قواعد در سطح منطقها و روشها و گاهی هم در سطح فلسفه آنها می باشد. سپس گفتیم که حوزه نیازمند است که

چنین چیزی را تنظیم کند. حال از این مطالب می گذریم و به بحث خود باز می گردیم. ما مطالب را در قالب مثال بیمارستان بیان کردیم و اما در قضیه بانک این مطالب دقیق تر می باشد زیرا بانک حساستر می باشد و در آنجا تصرف در اموال غیر مطرح می باشد.

۵ - جمع بندی بحث (ضرورت تبدیل طبقه بندی موضوع

به طبقه بندی مفهومی)

بنابراین حاصل بحث این شد که ارتباط بین طبقه‌ها یعنی انتقال از موضوعات خرد برای آقایان کاملاً قابل درک است و در امور اجتماعی به کلیه مسائل جواب می دهند اما به نظر ما نباید تنها روی موضوعات خرد کوچک دقت کرد بلکه باید نسبت بین امور را یعنی مجموعه سازی و تنظیم نظام و توسعه نظام را هم ملاحظه کرد. حال سؤال ما این است که آیا این کار شرعاً جایز هست یا نه؟ این بحث، بحث برخورد فقه با علوم اجتماعی می باشد. به عبارت دیگر در طبقه بندی که سه طبقه مطرح کردیم، سؤال کردید که چگونه از طبقه‌ای به طبقه دیگر انتقال پیدا می کنیم؟ آنچه امروز بین دسته بندی مفهومی و موضوعی عرض کردم، نحوه انتقال از طبقه‌ای به طبقه آخر بود، که «مدیریت» در پایان، کنترل جریان تبدیل می باشد. به عبارت دیگر باید دقت کنیم که آیا مقدمات را وقتی جریانش را به یک خدمت اجتماعی تمام می کنیم، منزلت مجموعه بالاتر می رود و دید نیازمندی وسیع تری را می تواند متکفل شود یا اینکه منزلتش پائین تر می آید؟ بنابراین آن چیزی را که می خواستیم جواب دهیم انتقال از موضوع به مفهوم و یا انتقال از تنظیمات موضوعی به تنظیمات مفهومی و از احکام موضوعی به احکام مفهومی

(مفاهیم کلان) بود.

را بهم گره می‌زند که اگر این گره را نتوانید بزنید فایده ندارد

و اگر هم بتوانید گره بزنید انتزاعی نیست.

۵/۱ - کیفیت برقراری «نسبتها» جایگاه سؤالات فقهی در

طبقه‌بندی موضوعات

(س): به تعبیر دیگر آن چرا که حضرت عالی می‌فرمائید

که جای سؤال فقهی می‌باشد سؤال از نسبتها است و نه از

عناوین و حکم عنوان بدون توجه به نسبتش می‌باشد. یعنی

موضوع سؤال را خود نسبت بین موضوعات قرار بدهیم که

این نسبت بین موضوعات را گاهی اوقات ممکن است که

ما سؤال را از نسبت بین موضوعات و عناوین موضوعی

بکنیم یعنی موضوعات خرد و بعد از او منتقل بشویم به

سؤال...

(ج): یعنی شما ابتدا واحد مشترک درست می‌کنید،

یعنی نسبت را در ساده‌ترین وجه ملاحظه میکنید، سپس

آن واحد مشترک را که در بخشهای درونی بکار می‌گیرید

معنایش این می‌شود که نسبت را یکبار در خودش ملاحظه

کردید یعنی نسبت نسبت و اگر هم آن را دو باره در بالاتر

ببینید نسبت نسبت نسبت را می‌بینید خلاصه اینکه ریشه

مطالب از نظر علم اصول ملاحظه نسبتهاست.

(س): من عرضم همین است، یعنی آن چیزی که ما

می‌خواهیم به فقه منتقل کنیم، فعلاً بحث فلسفه ریاضی

نیست بلکه بحث اصل نسبت است. حال نسبت را از کجا

می‌شود و روش رسیدن به نسبت را چگونه بدست آوریم؟

فعلاً مورد بحث نیست. پس حضرت عالی در آخر کار آن

چیزی که می‌فرمائید این است که ما غیر از حکم

موضوعات که به لحاظ ذات خودشان هست یکبار هم

شیء را به لحاظ خصلتهای خودش و روابطش مورد سؤال

حجة الاسلام میرباقری: جمع‌بندی مطالب حضرت عالی

این شد که ما عناوین موضوعی داریم که عناوین متفرقه‌ای

هستند و اگر بخواهیم این عناوین متفرقه را تک تک، به آنها

نظر کنیم ممکن هست ولی اگر بخواهیم «نسبت» بینشان

برقرار کنیم این برقراری نسبت بین عناوین موضوعی

ممکن نیست و لذا برای ایجاد نسبت بین عناوین موضوعی

مجبوریم آنها را در طبقه‌بندی مفهومی قرار دهیم که این

طبقه‌بندی مفهومی هم معنایش این نیست که ما عنوان

انتزاعی برای اینها درست کنیم، بلکه معنایش این است که

وقتی مجموعه اینها را در ترکیب می‌بینیم، تدریج در ترکیب

را ملاحظه می‌کنیم. یعنی ملاحظه می‌کنیم که اینها ابتدائاً

در چه مجموعه‌های بزرگتری قرار می‌گیرند و سپس

مجموعه بزرگتر را به مجموعه عناوین خرد می‌کنیم.

بنابراین اگر بخواهیم به نسبتها برسیم مجبوریم این

مجموعه‌های کوچکتر را در مجموعه‌های بزرگتر ملاحظه

کنیم و آن مجموعه بزرگتر را هم نسبتهایش را تنظیم کنیم و

برای تنظیم نسبت بین اجزاء مجموعه بزرگتر هم

مسی بایست جایگاه این را در مجموعه شامل در نظر

بگیریم، به تعبیر دیگر تکالمش را بررسی کنیم. آیا این باز

انتزاع مفهومی نمی‌شود؟

(ج): خیر، هیچ وقت در مفاهیم، نسبت را کم و زیاد

نمی‌کنیم بلکه می‌گوئیم یک چیز عام و یک چیز خاص و آن

شامل و دیگری مشمول است. یعنی قسیم‌ها و نه مقسم‌ها،

قسیم‌ها را در نسبت بینشان برقرار نمی‌کنید بلکه می‌گوئید

آن چند سهم از مقسم دارد؟ سهام دادن و نصاب دادن،

امری غیر از انتزاع می‌باشد. سهام دادن چیزهای جدا جدا

قرار می دهیم که حالا مثلاً این بودجه ای که می خواهیم خرج کنیم در فرض مطلق نبودن قدرت مجبوریم از جای دیگر بزنیم لذا باید نسبت این موضوع به آن موضوعی که بودجه را از آن حذف می کنیم و خرج می کنیم باید تعریف شود تا امکان تخصیص فراهم شود.

۵/۲ - ضرورت برقراری «نسبت» بین احکام «تکلیفی، توصیفی، ارزشی»

(ج): به عبارت اخری شما یک قواعدی در اصول فقه و یک اصول عقلی دارید که این قواعد تنها به عناوین موضوعات و خطابی که شده به لحاظ تکلیف نظر می کند و حتی یک ذره هم به لحاظ ارزش نظر ندارند و اصلاً کلمه ارزش در کار نیست یعنی کار فقیه با کار علماء اخلاق فرق دارد. علماء اخلاق به تهذیب و رشد افراد کار دارند و علی فرض اینکه مطالبشان را استنباط^۱ کرده باشند تنها به جنبه ارزشی کار دارند.

بنابراین علاوه بر اینکه باید نسبت بین احکام تکلیفی معین باشد باید نسبت بین احکام تکلیفی و ارزشی و توصیفی هم قابل ملاحظه باشد.

۵/۳ - عدم توجه فقه موجود به تأثیر «نسبت» در تعیین حکم موضوع (جدا کردن تنظیم از محدوده فقه)

(س): پس حضرت عالی می فرمائید شیء در یک مرحله، حکمی به لحاظ عنوان خودش دارد که از آن به حکم تکلیفی عنوان موضوع تعبیر می شود مثلاً این شیء به عنوان کتاب بودن تألیفش یا جایش یا خریدش یا تهیه اش مباح است. اما گاهی اوقات موضوع هر چه که هست، عنوانی به لحاظ نسبتش به سایر موضوعات پیدا می کند. به تعبیر دیگر وقتی می خواهیم نسبتش را در مجموعه ببینیم

می گوئیم ارزش این موضوع در مجموعه ما مثلاً دو ریال یا صد ریال است. بنابراین «نسبت ارزشی» یعنی بیان وزن این موضوع نسبت به سایر موضوعات و به تعبیر دیگر، کمی کردن شیء می باشد. اگر بخواهیم نسبت ارزشی شیء را دقیقاً معین کنیم باید کمیش کنیم و بگوئیم این شیء چه نسبت کمی به کل مجموعه دارد؟ و بعد چه نسبت کمی به سایر عناوین دارد؟ بنابراین این کار دوم است و می فرمائید فقه موجود مطلقاً متکفل این جهت دوم نیست، یعنی اصلاً عهده دار بیان نسبت بین موضوعات نمی باشد و تناسب بین موضوعات را نمی بیند. بنابراین نسبت به نسبتها حکم نمی تواند بدهد و تنها می تواند عناوین را جدا کند و بگوید: من خود این موضوع را منهای اینکه نسبتش به بقیه چیست، حکمش را می دانم که چیست اما نسبت آن به بقیه را نمی دانم و نسبتش را شما تنظیم کنید. به تعبیر دیگر نتیجه این می شود که «تنظیم نسبت» را از محدوده استنباط دینی خارج می کند و آن را کاری کارشناسی و کاری متخصصانه و جدای از دین می داند. بنابراین حضرت عالی می فرمائید که ما باید کاری بکنیم که اولاً انتقال پیدا شود به اینکه «نسبت» در تعیین حکم موضوع سهم دارد. سپس ریشه تشخیص نسبت را بیان فرمودید به اینکه ما برای اینکه بتوانیم نسبت بین موضوعات برقرار کنیم اول باید موضوعات را از عناوین موضوعی (که تعدادشان بسیار

۱ - البته در این زمان در حوزه های علمیه تنها احکام تکلیفی را استنباط می کنند اما در باب احکام توصیفی و ارزشی اینکه بخواهند این احکام را استنباط کنند آن را جزء محسنات می دانند و لذا می بینیم در کتب اخلاقی اصلاً صحبت از قواعد اصولی، جمع بین ادله و... نیست. یعنی اینگونه نیست که ما رساله ای در باب علم اخلاق داشته باشیم که این رساله ای طوری نوشته شده باشد که روز ماه رمضان بتوان دست گذاشت روی فروغش و گفت: هذا حکم الله.

زیاد است و نمی شود بسادگی نسبت عقلی بینشان ملاحظه کرد) تبدیل کنیم به عناوینی که آن عناوین عناوین انتزاعی نیست و بلکه مجموعه های شاملتری هستند. سپس در مجموعه هایی شاملتر باید نسبت بین خود مجموعه های شاملتر ملاحظه شود. مثلاً مجموعه آنچرا که در یک بیمارستان می گذرد به سه مجموعه خدمات درمانی، خدمات تشخیصی و خدمات تنظیمی تبدیل می کنیم و سپس نیازمندیهای هر بخش را طبقه بندی می کنیم، می گوئیم نیروی انسانی، ابزار، مواد که اگر در این شکل دیدیم، می توانیم بین اینها دسته بندی کلی برقرار کنیم و بگوئیم مثلاً نسبت ابزار به مواد یا مواد به نیروی انسانی باید چگونه باشد؟ اما اینکه چرا به مجموعه شاملتر تبدیل می کنیم بدین خاطر است که اولاً: در بین کثرتهای مختلف ابتدائاً اگر بخواهید عناوین مختلف را ببینید باید حتماً گمانه بزنید که در این صورت بی نهایت گمانه باید بزنید تا نسبت ها را بتوانید برقرار کنید. ثانیاً: به لحاظ اینکه اگر شما بخواهید از یک مبادی دیگری غیر از گمانه کمک بگیرید، باید اینگونه عمل کنید.

(ج): مهمتر از این در اخلاق، ممکن است به یک نفر عارف برسیم و او بگوید در ماه رمضان باید کارهایت را تعطیل کنی چرا که تا خودت را نسازی نمی توانی زندگی کنی. ممکن است دستورش را هم بر حسب یک دسته از روایات و آیات دقیق مطرح کند مثلاً اینکه در روایات هست که نبی اکرم (ص) ایام استکفاف یا ایام ماه رمضان کارشان را تعطیل می کردند. همچنین ممکن است دقیقاً کسی ضد دستور او دستور دهد و مثلاً بگوید حوائج مسلمین، حوائج کلمه توحید، الان اینگونه است و

مستحب است برای شخص شما که این کار را بکنید اما با اینحال نوعاً نداریم قواعدی را که قاعده مند کنند این مطالب را، به اینکه ببینیم حالا چقدر از وقت را برای عبادت بگذرانیم و چه مقدار را برای امورات اجتماعی بگذاریم. می شود کسی بگوید اوقات را سه قسمت کنیم قسمتی برای عبادت و قسمتی کار و قسمتی استراحت اما خود او همه قبول دارد که این دستور نمی تواند در همه اوقات جریان پیدا کند زیرا که مثلاً اوقات لیالی قدر، با ایام عادی یکی نمی باشد. بنابراین ما باید بتوانیم نسبت ارزشی و حکم را تمام کنیم. یعنی اینکه گفتم این کتاب اینقدر ارزش دارد، معنایش تنجیز تکلیف است. یا اینکه می شود گفت: احکام تکلیفی رساله احکام تعلیقی و احکام حکومتی احکام تنجیزی می باشد زیرا احکام حکومتی بستر امکان می سازند و مقدور را درست می کنند. لذا دیگر اینکه گفته شود کسی حق ندارد در اختیارات عباد تصرف کند و الاصل عدم الولاية بی معنا می شود زیرا این مقدورات نامحدود نیست و اگر ما تصرف نکنیم کفار اولیاء برای تصرفات می شوند. حال خود حساسیت ها چگونه ارتقاء پیدا کرده اند تا اینکه احکام در این سطح قابل طرح شده است بحث دیگری می باشد. خلاصه اینکه در این زمان شرایطی پیش آمده که چنین حساسیتهائی پیدا شده است. البته این مطلب غیر از این است که ما بیائیم شرایط را منشأ استنباط حکم قرار دهیم که یقیناً این کار غلط می باشد زیرا استنباط حکم از کلمات است نه از ماهواره و حرکات بشر و شرایط دیگر، بله آن شرایط یک مقدوراتی برای بشر درست کرده که آن مقدورات علتی شده که می شود مثلاً با آن شرایط به قیمت ارز بلافاصله رسید، اما

دیگر نمی‌توان با آن شرایط به دنبال استنباط حکم رفت. به عبارت دیگر وقتی می‌گویند ۵۰۰ هزار شبکه اطلاعی در دنیا هست، این مطلب برای کسی که توجه به نسبت داشته باشد یک خطر خیلی بزرگ است و او بلافاصله یقین می‌کند که در چنین شرایطی تنها استدلال نمی‌تواند کارساز باشد و بلکه باید حضوری مثل حضور یک لشکر در همه جا تحت یک فرمانده داشته باشیم تا بتوانیم کارساز و غلبه کنیم. یعنی «نظام مفاهیم» لازم هست، زیرا باید دامنه را بر

یک مبنا پیوشاند تا بتوان دشمن را شکست داد. به تعبیر دیگر در این شرایط نمی‌توانیم متفرق باشیم. اگر در یکجا برهان خیلی قوی باشد و در جای دیگر ساکت باشد نظام منزوی می‌شود. در چنین شرایطی نمی‌توانید بگوئید که من ولایت را دست مؤمن نمی‌دهم و دست کافر باشد، یعنی نمی‌شود سرپرستی اموال و اعراض مسلمین و آبرومندی و قدرت تفاهم و قدرتمندی را به کفار سپرد و نمی‌شود مسلمین را ذلیل کرد.

وَالسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ